

سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان

(۱۳۷۱-۷۵)

بصیر احمد دولت آبادی

اشاره:

مقاله حاضر حوادث و تحولات سیاسی پنج سال اخیر کشور را که یکی از بحرانی‌ترین مقطع‌های تاریخی در افغانستان به شمار می‌رود، مورد بحث و بررسی قرار داده و در ضمن نقل گزارشها و اخبار، دیدگاههای مختلف و علل و عوامل ایجاد بحران را ارزیابی کرده است. گفتنی است که با وجود انکشافات جدید در اوضاع سیاسی کشور و تجربه کردن همه راهها و طرحها، هنوز هم سناریوی «انتقال قدرت» در افغانستان به پایان نرسیده و آینده همچنان مبهم و تاریک به نظر می‌رسد و معلوم نیست آیا «طالبان قدرت» به انتقال مسالمت‌آمیز قدرت تن خواهند داد یا اینکه پیش از پیش جنگ را تشدید و کشور را عملاً به تجزیه خواهند کشاند؟

(سراج)

مقدمه:

در این وادی ره مقصد چنان از رهبران گم شد
 که هر دم رهروان و رهزنان بر رهنما خنند
 چنان از اختلاف شیخ و صوفی فتنه برپا شد
 که شیطان لعین از طعنه بر دین خدا خنند
 شهید علامه «بلخی»

پدیده‌های سیاسی-اجتماعی نظر به ساختار وجودی جوامع بشری و شرایط محیطی کانون تحول، رنگ عوض می‌کنند؛ پس نمی‌توان فرمول و قالب معینی برای پدیده‌ها در

نظر گرفت، بلکه قالبها و ملاکهای گوناگونی لازم است تا انقلاب‌های جهانی مورد ارزیابی قرار گیرند. با این تحلیل است که شکست‌ها و موفقیت‌ها چه در محدوده ایدئولوژیک و چه در محیط ملّی-میهنی معنی پیدا می‌کند، و واژه‌های مقدس و نامقدسی وارد فرهنگ و ادبیات جنگها و نبردها می‌گردد. اینجا است که باید گفت هر جنگی پاک و مقدس نیست و هر کشته هم شهید نخواهد بود! آنچه جنگها را موجه می‌سازد و یا رنگ تقدس و پاکی بر آن می‌دهد و بر مردگان، شرافت و بزرگی می‌بخشد، ماهیت جنگ است نه خود جنگ!

بشر از آغاز زندگی از همان دوره‌ای که وارد اجتماع بدوی می‌گردد با واژه و اصطلاحات جنگ نیز آشنا می‌شود، اما گمان نمی‌رود جنگهای گذشته مثل نبردهای کنونی نامتعادل بوده باشد، چرا که در گذشته ابزار و آلات جنگی در دو جبهه تفاوت چندانی باهم نداشت و اگر هم برتری وجود داشت، بستگی به نوعیت شمشیر، قدرت بازو و مهارت‌های شخص جنگجو بود که هر دو جبهه می‌توانست از این ویژگی بهره جوید. از این رو همواره مرزهای جغرافیایی کشورها تغییر می‌کرد و قهرمانان پست سر هم عوض می‌شدند. در این زمینه فرق چندانی بین امپراطوری روم باستان و پارس قدیم با قبایل بدوی خارج از محدوده امپراطوری وجود نداشت و بسیار اتفاق افتاده که امپراتوریهای بزرگ بدست قبایل کوچک و مهاجم از بین رفته‌اند. گذشته از سقوط امپراتوری روم و پارس توسط مسلمانها، تاخت و تاز بربرهای افریقا در اروپا و شمال خود افریقا و یا حملات مغلان در آسیا و اروپا و نابودی کشورها و تمدنهای زیادی به واسطه این تهاجم‌ها خود مؤیدی بر این مدعا خواهد بود!

ولی با رشد تخنیک و صنعت اسلحه‌سازی مدرن، وضع کاملاً با گذشته‌ها فرق کرد و پس از این دوره عموماً کشورهای فقیر و عقب‌مانده از نگاه صنعتی و اقتصادی، مورد حملات متجاوزین با قدرت قرار می‌گرفت و کشورهای نادار و ضعیف به طور کلی توانایی یورش را از دست دادند. و با چیره شدن استعمار اروپا بر مقدرات کشورهای آسیایی-افریقای و امریکایی، شیوه جنگها تغییر کرد و امروزه جنگها عموماً در کشورهای فقیر رخ می‌دهد، اگر احياناً در دنیای پیشرفته و صنعتی جنگی رونما گردد، بدون شک در مناطق فقیرنشین آن خواهد بود. این واقعیت که ارتباط مستقیم بین فقر و جنگ وجود دارد، از مطالب زیر کاملاً روشن می‌گردد.

«صحنه قریب به اتفاق (۹۴/۳ درصد) جنگها در جهان سوم است. حدود سه چهارم از آنها به طور خالص جنگهایی است که در جهان سوم اتفاق افتاده است. آفریقای سیاه،

خاور نزدیک و میانه، جنوب و جنوب شرقی آسیا از مناطق مستعد وقوع جنگ هستند. ۵/۷ درصد از باقیمانده جنگها در خاک اروپا و ولی در کشورهای در حال توسعه و رو به رشد این منطقه (اسپانیا، یونان، ایرلند، مجارستان، [بوسنی هرزگوین] و قبرس) اتفاق افتاده است.

از اواخر جنگ جهانی دوم تاکنون (۱۹۸۵) جنگی در خاک کشورهای توسعه یافته صنعتی انجام نشده است. لیکن ۴۴ مورد جنگ (۲۸ درصد) توسط کشورهای صنعتی در جهان سوم روی داده است (به عنوان قدرت استعمارگر، مداخله کننده و یا طرف مستقیم در یک جنگ بین‌الدولی). بعد از دوره استعمارزدایی (بعد از جنگ دوم جهانی) مشارکت مستقیم کشورهای صنعتی در جنگها کاهش یافته است. بالعکس اغلب کشورهای در حال توسعه و رو به رشد در جنگهای موجود مداخله می‌کنند...

جنگهای داخلی کشورها مخصوصاً از طریق مداخلات خارجی به وجود آمده است. از پایان جنگ دوم تاکنون ۵۹ درصد از جنگها از این نوع بوده و ۷۹ درصد نیز بر اثر مداخلات کشورهای ثالث به وجود آمده است. این جنگها اغلب برای برقراری سلطه و یا تغییر رژیم از طریق حمله نظامی نیروهای خارجی اتفاق افتاده است. تعداد معدودی از این نوع جنگها در رابطه با تضاد منافع شرق و غرب در جهان سوم به وجود آمده است.^۱ هر چند مثال بالا بیانگر تمامی حقایق موجود درباره جنگها نبوده، ولی باز هم می‌تواند تا حدودی ماهیت جنگها را روشن سازد، مشروط بر آن که جنگهای فعلی کشورهای باقیمانده از تجزیه یوگسلاوی سابق، شوروی و اعمار آترانیز در نظر داشته باشیم و یا این که حوادث خشونت‌بار ایالت سیاهپوست‌نشین امریکارا نیز بر آنها علاوه نماییم. اما با این مقدمه ظاهراً بی‌ربط اما درخور توجه، سیر تحولات کنونی افغانستان را دنبال می‌کنیم تا دریابیم که بحران کنونی این کشور فلاکت زده از چه نوع بوده و از چه کانالهایی سرچشمه گرفته است.

البته بحران ناشی از کودتاهای پشت سرهم و تجاوز ارتش سرخ چیزی نیست که از دید آگاهان جهانی پوشیده مانده باشد، ولی ریشه اصلی بحران که کمتر مردم جهان به آن واقف‌اند، ربطی به حکومت‌های غاصبانه و فاشیستی دو صد و پنجاه ساله دارد. تا این زمینه تغییر نکند، بحران برای همیشه به اشکال گوناگونی وجود خواهد داشت. روی این اصل از پیچیدن به موضوعات تاریخی که در حقیقت موضوع مبتلا به امروز

۱. فرهنگ علوم سیاسی، دکتر بهمن آقایان، غلامرضا علی‌بابایی، جلد سوم ترمینولوژی انقلاب، جنگ و کودتا... صفحه ۲۴۹ و ۴۵۰.

مردم و کشور ماست، در این مقاله صرف نظر کرده، بحث را بیشتر روی حوادث جاری می‌کشانیم.

آغاز تحول انتقال قدرت:

نجیب رئیس جمهور دست‌نشانده روسیه به تاریخ (۱۳۶۶/۱۱/۱۹) اعلام کرد: «اکنون که پروسه مذاکرات ژنو به مسأله قاطع و نهایی خود نزدیک شده است می‌خواهم موضعگیری جمهوری افغانستان را در این باره بار دیگر اعلام کنم. علیرغم ادامه و گسترش ابعاد مداخله مسلحانه علیه کشور ما، پروسه مذاکرات ژنو در اثر موضع سازنده جانب افغانی به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نایل گردیده است. جمهوری افغانستان همواره نصایح سرمنشی ملل متحد و مأموریت نماینده خاص او را در پیشبرد موفقانه مذاکرات ژنو به دیده قدر نگریسته است. در رابطه به عودت قطعات محدود اتحاد شوروی به کشورشان باید گفت که فراهم‌آوری شرایط برای عودت قطعات مذکور در بیانیه رئیس هیأت افغانی در جلسه باشکوه به مناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو مشخص گردیده است و چوکات زمانی عودت آنها در مذاکرات رهبری افغانی و رهبری شوروی مورد توافق قرار گرفته است...»

دولت جمهوری افغانستان و دولت اتحاد شوروی به منظور مساعدت به امر پایان بخشیدن سریع و موفقانه پروسه مذاکرات ژنو به توافق رسیده‌اند در صورتی که موافقتنامه ژنو به تاریخ ۱۵ مارچ مطابق ۲۶ خوت ۱۳۶۶ امضا گردد عودت قوای شوروی به تاریخ ۱۵ مه سال ۱۹۸۸ مطابق ۲۵ ثور ۱۳۶۷ آغاز و در ظرف دو ماه تکمیل می‌گردد...!

اظهارات نجیب و خیلی از اظهار نظرها پیرامون مسائل افغانستان به دنبال نظرات گرباچف که روز شنبه ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ انتشار یافت، ابراز گردیده است...

حرف گرباچف روی این محور می‌چرخید که در صورت توافق و امضای قرارداد که بین پاکستان و رژیم کابل در کنفرانس غیر مستقیم ژنو تا نیمه ماه مارس یعنی ۲۵ حمل (۱۳۶۷) به وجود می‌آید، خروج شروع خواهد شد.

بدین سان انکشاف جدید در مسائل بفرنج و سردرگم افغانستان صورت گرفت و پس از آن دوره جهاد و مبارزه ملت به تناسب تغییر جهت رهبران، بیشتر در چارچوب دیپلماسی و مذاکرات پشت سر هم ادامه یافت نه براساس اصل هدف و شیوه‌های در

پیش گرفته شده. احزاب مجاهد که تا دیروز تمام افکارشان منوجه جهاد در راه خدا بود، یکباره و به طور افراطی و حساب نشده متوجه سیاست و بازیهای دیپلماسی گردیدند... حرف گرباچف و نجیب در آن شرایط که هنوز شوروی زنده بود و دنیا تازه روی خط سازش همگانی گام می نهاد، عکس العملهای گوناگونی به دنبال آورد.

انتشار این خبر با مسافرتهاى دوامدار آقای کوردویز نماینده خاص سرمنشی ملل متحد به تهران-اسلام آباد-کابل-ژنر و سایر پایتختهای کشورهای ذیدخل و یا ذی علاقه در امور افغانستان همزمان بود و جالب این که خرج این مسافرتهاى وقت تلف کن را زاین پرداخت می کرد.

مقارن این احوال تقریباً تمامی وزرای خارجه کشورهای ذیدخل در امور افغانستان به رفت و آمدهای سرگرم کننده مشغول بودند. هیأتهای روس، امریکایی و ایرانی هر کدام به طور جداگانه از پاکستان که محل برادر باختههای سیاسی در مورد افغانستان شده بود، دیدن کردند. وزیر خارجه عربستان سعودی به مسکو رفت، یک هیأت روسی وارد تهران شد، وزیر خارجه رژیم کابل از کویت، سوریه و اردن دیدن نمود. سفیر جمهوری اسلامی ایران در مسکو به تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۹ با آناتولی دوبرنین رئیس کمیته روابط خارجی حزب کمونیست روسیه ملاقات کرده در مورد افغانستان به بحث و گفتگو نشست. آقای رفسنجانی رئیس مجلس وقت جمهوری اسلامی ایران در دیدار (۱۳۶۶/۱۱/۱۰) خود با سفیر روسیه در تهران راجع به مسائل افغانستان گفته بود:

«ما از اول به شما گفتیم که به مصلحت شما نیست در افغانستان حضور نظامی داشته باشید. خود ما جز همسایگی و دوستی هیچ نظری نسبت به افغانستان نداریم. اگر شما مصمم به خروج از افغانستان باشید، ما حاضریم برای خروج شما کمک کنیم به علاوه، ما حاضریم کمک کنیم تا بعد از شما سلطه امریکا بر افغانستان نباشد.»

همچنان آقای رفسنجانی در مصاحبه خود با روزنامه زاپنی گفته بود:

«زمان مسافرت من به روسیه هنوز تعیین نشده است، اگر این اتفاق بیفتد که نیروهای روسیه از افغانستان بیرون بروند، ما تقریباً با روسیه دیگر هیچ مسأله ای نداریم.»^۱

همچنان آقای ولایتی وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران در سخنرانی خطبه های نماز جمعه تهران (۱۳۶۶/۱۱/۱۳) گفته بود:

«ما ملت مسلمان ایران امروز اعلام می کنیم که جز به یک افغانستان غیر متعهد، مسلمان به چیز دیگری راضی نیستیم، ما از خواسته مجاهدین و مردم مسلمان افغانستان

مبنی بر استقرار یک حکومت مستقل اسلامی در افغانستان حمایت می‌کنیم.»

همزمان با فعالیتهای دیپلماسی رژیم کابل، گروههای مقیم پشاور هم دست به کار شده دولت موقت و عبوری را در پاکستان به وجود آوردند که اثرات زیان‌بخش آن هنوز به حال خود باقی است. اینجا بود که تشکیل حکومت عبوری پاکستان در همان روزهای اول تشکیل خود مخالفت‌های شدیدی را به همراه آورد و نشان داد که هدف از ایجاد حکومت موقت حل مسائل نیست، بلکه پیچیده‌تر ساختن قضایا می‌باشد. هرچند آن دولت جز نام چیز دیگری نداشت و به گفته احمدشاه احمدزی رئیس آن که می‌گفت: «ما تا هنوز بدون مصاحبه و گفتگوها با ژورنالیستها و اخبار کار دیگری را انجام ندادیم»، باز هم توانست تخم نفاق را به تمام ساحات کشور دوباره بپاشد و ذهنیتهای انحرافی را بر جهان تحمیل نماید... هرچه بود، اختلافات در همان زمان و از همان مکان (پشاور) شروع شد و گفته شد که: «پاکستان در ماههای اخیر اتحاد هفت حزب مقاومت افغان را پیش از پیش کنترل می‌کند، یک افسر پاکستانی با درجه سرهنگی پیوسته از جانب اسلام‌آباد در گرده‌ماییهای هفت حزب شرکت می‌کند... قسمت اصلی کمکهای امریکا و عربستان سعودی با نظارت مقامهای رسمی اسلام‌آباد وابسته به بنیادگرایان «جماعت اسلامی پاکستان» متحد نیرومند رژیم ضیاء‌الحق که از نزدیک با عبداللّه بن باز رهبر نیرومند و هابیهای سعودی همکاری می‌کند، تقسیم می‌شود...»^۱

لذا در دولت موقت پشاور که انجنیر احمدشاه ریاست آن را به عهده داشت، بیشتر نمود یک حکومت قومی و خویشخوارانه مشاهده می‌شد... اگر درست دقت شود، کشاکشهای بعدی تقریباً از همین جا شروع شد و تاکنون همچنان ادامه دارد و هنوز روشن نیست که به کجا ختم خواهد شد. چرا که احزاب پشاور سعی می‌نمودند تا حکومت پدرمیراثی «افغانها» را در کشور باز دیگر حاکم سازند هرچند که تا آن وقت نیز حاکم بود، ولی وجود چند نفر غیرافغان در رژیم کودتایی کابل بیشتر از خود رژیم خشم افغانهای مسلمان را برانگیخته بود تا ماهیت رژیم...! با این که طرح تجزیه گونه افغانستان ابتدا از سوی خود افغانها ریخته شد. ولی بعدها با اقدامات دیگران در این زمینه، افغانها همواره ابراز نگرانی کردند...

ترکیب حکومت موقت اولیه، ترکیب انحصاری - منطوقی بود و روی این اصل خیلی زود بین خود بنیانگذاران این دولت پوشالی اختلافاتی بروز کرده و آقای گیلانی از تصمیمات دولت خود، اظهار بی‌اطلاعی کرد. همین روشی که همیشه از سوی وی اتخاذ

می‌گردد. و این اقدام آقای گیلانی ضربه محکم بر پیکری ثبات دولت موقت بود و پس از آن آقای ربانی با این که به تقلید دیگران به حکومت موقت تبعیض‌گرایانه رأی اعتماد داده بود، این بار پیشنهاد کرد که یک شورای ۲۰۰ نفره از تمامی مناطق تشکیل شده به دولت انتقالی رأی اعتماد بدهد.

در آن شرایط از سوی شورای ائتلاف هشتگانه مقیم ایران طرح «شورای انقلاب» پیشنهاد شد که به نوبه خود امیدواریهای زودگذری را به وجود آورده از آن تاریخ به بعد بیشتر توجه مردم ما و جهانیان روی تشکیل دولت موقت مشترک جلب شده بود و رفت و آمدهایی در این باره صورت گرفت. و انتظار می‌رفت قبل از خروج نیروهای روسی از افغانستان یک دولت به اصطلاح فراگیر از تمامی اقشار ملت که در برگزیده حقوق تمامی ملیتها باشد، به وجود آید. که بدبختانه این آرمان تحقق نیافت.

تلاش برای تشکیل حکومت موقت فراگیر:

مدت زمانی بین تهران-پیشاور، رفت و آمدهایی برای تشکیل یک حکومت فراگیر موقت صورت گرفت، اما نظر به عدم انعطاف‌پذیری برخی سران پیشاور که راضی به شناسایی حقوق ملیتهای محروم نبودند کار به جایی نرسید. لذا بعد از نیمه دوم سال ۱۳۶۷ کار به جاهای باریکی کشیده می‌شد، زیرا از یک طرف نیروهای روسی قصد داشتند افغانستان را ترک گویند و از سوی دیگر هنوز جیب تعدادی فرصت‌طلبها که به عنوان مبارزه علیه تجاوز از هر کجا کمک می‌گرفتند، خالی بود. بنابراین، نتوانسته بودند که یک دولت موقت فراگیر به وجود آورند یعنی نمی‌خواستند که چنین کنند!...

کوردویز نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل، بانی و طراح کنفرانس «ژنو» از سوی مجاهدین افغانستان به خیانت متهم شد، اینجا بود که خود آقای دکونیار مسئولیت بازیهای بعدی را به عهده گرفت تا حسن نیت سازمان ملل در قبال ملت‌های جهان را به نمایش بگذارد... سران احزاب مقیم پیشاور به بهانه اسرای روسیه برای اولین بار در تاریخ جهاد به طور رسمی با روسها وارد مذاکره شدند. و پس از مذاکره پاکستان، نمایندگان اتحاد هفتگانه به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۱۲ راه عربستان سعودی را در پیش گرفته و در طائف با هیأت رسمی روسیه به سرپرستی یوری ورنتسف ملاقات و گفتگو کردند. بدین ترتیب راه مذاکره با روسها بازگردید و کراهت گذشته از بین برداشته شد.

روسها از گروههای شیعی نیز درخواست گفتگوهای مستقیم نمودند که از طرف رهبران شورای ائتلاف با تشویق و ترغیب دیگران سرانجام قبول و مورد تأیید قرار

گرفت. با این که گروه‌های شیعی در داخل کشور تلاش می‌کردند که اتحاد کامل این احزاب را فراهم سازند در خارج زمان اوج مطرح شدن شورای ائتلاف فرارسیده بود. هرچند خبر اتحاد کامل احزاب شیعی به جز حرکت اسلامی در داخل کشور به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۲۴ از صدای جمهوری اسلامی ایران شنیده شد، ولی در گردباد حوادث آن وقت کم شد. و نمایندگان اتحاد (احزاب شیعی) هرکدام که در خارج می‌آمدند بعد از مدتی استحال شده از انظار دور می‌شدند.

با این که گروه‌های پیشاور از گروه‌های شیعی افغانستان چندان راضی نبودند و وجود آنها را منحل منافع سیاسی خود به حساب می‌آوردند، ولی از سوی دیگر نیاز به حمایت و همکاری ایران را نیز نادیده گرفته نمی‌توانستند. همین امر باعث گردید که هیأتی را به سرپرستی آقای ربانی به تاریخ ۱۳۶۷/۱۰/۳ به تهران فرستادند و برای اولین بار در تاریخ جهاد افغانستان در روز ۱۳۶۷/۱۰/۴ مذاکراتی بین گروه‌های شیعی و سنی افغانستان در تهران صورت گرفت و این کار در آن شرایط از «ربانی» یک شخصیت معتدل ساخت و تمام ضعف‌های گذشته او از جمله ملاقات با ریگان رئیس‌جمهور وقت امریکا و موضع‌گیری‌های محافظه‌کارانه او، تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌های خبری گم شده آقای «خلیلی» سخنگوی آن روز شورای ائتلاف در این سفر آقای ربانی، توافقنامه‌ای روی یخ باوری به امضا رساند که بر اساس آن احزاب شیعی نیز در شورای مشورتی آینده و حکومت موقت شرکت می‌کرد.

پس از توافقات امضا شده در تهران از سوی ائتلاف هشتگانه و اتحاد هفتگانه اظهار نگرانی امریکایی‌ها شروع شد و با نشان می‌داد که طرح‌های در پشت پرده در جریان است ولی ملت در آن شرایط توجهی به آنها نداشت و همگان در فکر بیرون راندن قوای روسی از افغانستان بودند.

از همان روزها نقش تخریبی امریکا و برخی کشورهای دیگر در امر وحدت ملت مسلمان افغانستان کاملاً روشن بود، ولی کسی بدان توجه جدی نمی‌کرد. یعنی هنوز زمینه برخوردهای مستقیم فراهم نشده بود، از پیشاور نمی‌شد با مشت و لگد به جان تهران‌نشینها افتاد و برای آینده وقت شماری می‌کردند. علیرغم هشدارهای امریکا، نماینده روسی پس از ملاقات با نماینده امریکایی جیت لاک در مسکو (۱۳۶۷/۱۰/۱) و ملاقات با ظاهر شاه در رم (۱۳۶۷/۱۰/۲)، عصر روز ۱۳۶۷/۱۰/۱۱ در تهران با شورای ائتلاف هشتگانه نیز به مذاکره و گفتگو نشست و سرپرستی هیأت روسی را آقای ورتسف (سفیر سابق روسیه در کابل که یک دیپلمات ورزیده بود)، برعهده داشت. از

قرار معلوم و طبق برخی شایعات، روسها در این مذاکره به شورای ائتلاف که نمایندگان تشیع افغانستان به حساب می‌رفتند، ظاهراً خودمختاری هزاره‌جات را پیشنهاد کردند و نظرشان این بود که با دولت کابل از در سازش وارد شوند. و این طرح هرچند مورد توافق دو طرف واقع نشد ولی در پیشاور سرو صدای عجیبی به وجود آورد که از آن به نام طرح روسی-ایرانی یاد نمودند و جریده آزادی که خود را پیشنواز اندیشه ضدروسی قلمداد می‌کرد در این باره نوشت: «به این صورت توانست روسیه و ایران در جلوگیری از پیروزی بنیادگراها ظاهراً تحت پوشش خطر اعمال نفوذ امریکا شکل گرفت. امریکا که در بخش خود بنیادگراها را مخالف سرسخت عوامل غربی و لیبرال می‌داند. هیچ تردیدی نمی‌بیند که عملیات منزوی کردن اتحاد مجاهدین و در رأس بنیادگراها با رمز اعمال نفوذ امریکا ادامه داشته باشد.

فی الحال، طرح بر طرفی نیروهای عمده فکری جهاد و جلوگیری از تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان یک برنامه قبول شده و جهانی استکبار است.^۱ شگفتی در این بود که شایعات پیشنهاد طرح خودمختاری هزاره‌جات از سوی هیأت روسی به شورای ائتلاف، توسط یک آقای بی‌مسئولیت و بنام یکی از مسؤولان جریان سیاسی تشیع افغانستان در پاکستان فاش شد. و این سوژه‌ای شد برای دیگران، در حالی که این آقای به اصطلاح راستگوز از خود نهرسیده بود که هیأت روسی در کنفرانس طایف به گروه‌های مقیم پیشاور چه پیشنهادی داشته است؟

گردانندگان جریده آزادی در مقابل قرار داشت و مردانه از موضع گروه‌های تندرو دفاع می‌کردند که ما این شهامت و شجاعت را ستودیم و هنوز می‌ستاییم و از قاطعیتشان در نفی مخالفین و دفاع از خط فکری خودشان ولو هر چه باشد به احترام یاد می‌کنیم. زیرا اگر دشمن هم باشند دشمن قاطع و بی‌باک است لذا با صراحت اعلام کرده بودند که:

«رفت و آمدهای معاون وزارت خارجه روسیه بین پیشاور و تهران و صحبت‌های با افراد منزوی و خارج از نهضت جز آن نبود که روسها به آشکار شدن یک سلسله انگیزه‌های تازه در صفوف مجاهدین روبرو شده بودند... اشتباه برادران مکتبی در این بوده که آنها به حرکت‌های امتیازطلبانه بالا قیمت قایل شدند و به خاطر وار هیدن از تهمت‌های نفاق راه سازش غیر اصولی را در پیش گرفتند.»^۲

اما در آن شرایط، سران ملیت‌های محروم در فکر دیگر بودند، لذا همگان به ظاهر قضایا

۱. حبل‌الله، شماره (۵۵-۵۶)، افغانستان در... به نقل از آزادی اسلامی جریده، (۱۳۶۷/۱۱/۱۵).

۲. حبل‌الله شماره (۵۵-۵۶)، افغانستان در ماهی... به نقل از جریده آزادی، (۱۳۶۷/۱۱/۱۵).

که همان توافقات روی یخ ربانی - خلیلی بودند دلخوش کرده بودند و پس از این توافقات قرار بر این شد که نمایندگان ائتلاف و اتحاد یکجا در کنار هم با نماینده روسی ملاقات و گفتگو کنند تا به روسهای متجاوز نشان دهند که هر چند در حکومت‌های گذشته افغانستان تبعیض وجود داشته، ولی از برکت دوری از وطن و میزبانی همسایگان این امتیازات رفع شده است! هزاره هم حق دارد در کنار افغان بنشیند چرا که در افریقای جنوبی نیز بعد از سالها مبارزه اعلام شد که بچه‌های سیاهان می‌توانند در کلاسهای سفیدپوستها شرکت کنند. بنابراین طرح مورد نظر پیاده شد و سه جناح در پاکستان به مذاکره پرداختند.

پس از مذاکره پاکستان، ایران طرح سمیناری را روی دست گرفت که تمامی شخصیت‌های افغانستانی که نام کشیده بودند در آن شرکت جستند ولی در جمع هیأت گروه‌های نام‌کشیده پاکستانی آقایان سیاف - حکمتیار دیده نمی‌شد. هیأت پشاور که ۶۷/۱۰/۱۳ وارد تهران شده بودند، پس از سمینار، گفتگوهایی با مقامات ایرانی و شورای ائتلاف انجام دادند. پس از عزیمت این هیأت پرطمطراق و افسانه‌ای، آقای حکمتیار وارد تهران شد، اما رسانه‌های خبری خود را به بی‌خبری زدند و شورای ائتلاف که ربانی - مجددی را پروانه‌وار دنبال می‌کردند از کنار قضیه به سادگی گذشت ولی تاوان آن را خیلی زود در معطلیهای پانزده روزه پاکستان پس دادند!

سفر حکمتیار که به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۵ صورت گرفت با استقبال سردی روبرو شد و بدون سر و صدا با برخی مقامات ایرانی دیدار کرد. واضح بود که سفر حکمتیار به تهران نتیجه‌ای در پی نداشته است، ولی به عنوان عکس‌العمل از سوی وی اعلام شد که روز ۱۲ دلو انتخابات در اردوگاههای پاکستان شروع می‌شود و اولین جلسه شورای مشورتی به تاریخ ۲۱ دلو به کار خود آغاز خواهد نمود. این در حالی بود که قبلاً رهبران احزاب در پشاور گرد آمده کمیته‌ای را منصوب کردند که می‌بایست (۲۸۰) نماینده شورای مشورتی را برگزینند. جالب این بود که برای هر یک از احزاب هفتگانه پشاور ۶۰ کرسی در نظر گرفته بودند و برای کل احزاب شیعی مستقر در ایران (۲۷/۵٪ جامعه) نیز ۶۰ کرسی که همان را نیز برخی قبول نداشتند.

گروه‌های شیعی مقیم ایران همراه با سه گروه سنی مقیم تهران به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱ طی جلسه در تهران طرح شورای مشورتی پشاور را پیشاپیش رد کرده بودند. بدین ترتیب اولین مشکل در مورد حل قضایای افغانستان در زمینه تشکیل حکومت قبل از خروج نیروهای روسی از افغانستان آغاز گردید. آقای ولایتی راه پاکستان را در پیش

گرفت و ضمن مذاکره با مقامات پاکستانی و گروههای مقیم آن دیار در برگشت آقای مجددی را نیز با خود به ایران آورد تا شاید روزنه‌ای پیدا شود. ولایتی در مورد آوردن مجددی با خود گفته بود:

«آقای مجددی رئیس اتحاد هفتگانه به همراه ما به تهران آمدند تا مذاکراتی را با مسؤولین و رؤسای ائتلاف هشتگانه مستقر در ایران جهت تشکیل شورای مشورتی و همچنین حکومت موقت افغانستان ادامه دهند تا در آینده نزدیک شاهد همکاری هرچه بیشتر مجاهدین مستقر در پاکستان و ایران و نیز مجاهدین داخل خاک افغانستان برای تشکیل حکومت آتی این کشور پس از عقب‌نشینی شوروی از خاک افغانستان باشیم.»^۱

ملاقات گروههای پاکستانی به سرپرستی آقای مجددی با شورای ائتلاف در فضای کاملاً دوستانه و برادری صورت گرفت همه می‌گفتند: مجددی بهترین فرد برای مردم تشیع افغانستان است، روی این خوشباوری به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۶ مطابق ۱۹۸۹/۱۱/۵ توافقنامه‌ای بین مجددی-خلیلی، تحت نظارت مقامات ایرانی در تهران به امضا رسید. مفاد این توافقنامه به شرح ذیل بود:

الف: در شورای مشورتی یک صد نفر اعضای آن از طرف ائتلاف اسلامی هشتگانه می‌باشد.

ب: در مورد هیأت حکومت مرکب از بیست و هشت وزیر، هفت وزیر از طرف شورای ائتلاف اسلامی هشتگانه می‌باشد.

ج: در شورای عالی بیست و یک نفره، شش نفر اعضای آن از شورای ائتلاف اسلامی هشتگانه اضافه می‌شود که مجموعاً بیست و هفت نفر می‌شود.

د: در صورت بقای شورای قیادی متشکل از رهبران اتحاد هفتگانه عضویت و شرکت شورای ائتلاف اسلامی مورد بحث قرار گرفته و حل گردد.

مصوبات فوق تا تشکیل حکومت منتخب که بعد از انتخابات سراسری و آزادی کامل افغانستان به وجود خواهد آمد معتبر و قابل اجراست»^۲

به این ترتیب ظاهراً راه برای تشکیل یک حکومت موقت که حداقل خواسته بیشتر مردم افغانستان را در نظر داشته باشد، فراهم شد. اما در زیر کار چیز دیگری وجود داشت که خیلیها متوجه نمی‌شدند.

۱. مجله حیل الله، شماره (۵۵-۵۶)، افغانستان در... به نقل از جمهوری اسلامی، ۶۷/۱۱/۱۵.

۲. حیل الله، شماره (۵۵-۵۶)، متن خطی توافقنامه.

تشکیل شورای مشورتی، آغاز اختلافات بعدی:

پس از امضای توافقنامه تهران بین آقایان مجددی-خلیلی، هیأتی از ائتلاف هشتگانه همراه با هیأت گروههای مقیم پاکستان، تهران را به قصد اسلام‌آباد ترک نمودند و قرار بر این بود که نمایندگان مورد نظر از سوی شورای ائتلاف در شورای مشورتی به زودی پرواز کنند اما نمایندگان هرگز پرواز نکردند. یعنی با رفتن مجددی به پاکستان قضایا دگرگون شد، طرح و توافقنامه امضا شده تهران از سوی برخی گروههای هفتگانه مورد قبول واقع نشد. و این کار بر خوردهای لفظی را بین رهبران پیشاور به وجود آورد که نتیجه آن به تعویق افتادن تشکیل شورا از زمان موعود به وقت دیگر بود، خبرگزاریها گزارش دادند که: شورای مشورتی که قرار بود روز ۲۱ و ۲۲ دلو برگزار شود به تعویق افتاده است. جنجالهایی در پاکستان سر این موضوع برپا شد و آقای مجددی قهر کرد، ولی سرانجام با مداخله کشورهای ذیدخل در امور مهاجرین مقیم پیشاور، گروههای هفتگانه بدون در نظر داشت حقوق ملیتهای محروم و بخصوص تشیع افغانستان، سرانجام به تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۴ یعنی یک هفته بعد از خروج آخرین دسته از سربازان روسی از کشور که روز ۲۷ دلو صورت گرفت. حکومت موقت خود را براساس رأی شورای فرمایشی تشکیل دادند.

مجددی قبل از اینکه به ریاست برسد همواره بر تشکیل شورا و مصوبات آن اعتراض می‌کرد و آن را غیراصولی و ناقص می‌دانست و روی حقوق ملیتها و خاصاً تشیع تکیه داشت، ولی با دریافت عنوان ریاست دولت موقت، شورای مشورتی و دولت موقت را قانونی و اصولی دانسته و دیگران را به اطاعت از دستورات دولت به اصطلاح منتخب دعوت می‌کرد. هیأت ائتلاف هشتگانه که همراه مجددی به پاکستان رفته بودند، پس از ۱۵ روز انتظار و دلهره (حق خواهی) با هیأت ایرانی ناظر بر قضایا به عنوان اعتراض پاکستان را ترک گفتند.

سعودیها که همواره دنبال بهانه بودند و سعی داشتند پای ایران را از قضایای افغانستان دور سازند، فوراً پس از تشکیل حکومت موقت، آن را به رسمیت شناختند. عامل زمانی به نفع دولت موقتیها تمام شد، زیرا در آن شرایط جمهوری اسلامی ایران پس از صدور فتوای امام خمینی (ره) مبنی بر کفریت سلمان رشدی به خاطر نوشتن کتاب آیات شیطانی، از کنفرانس اسلامی درخواست نشست فوری کرده بود. از این که مقر این کنفرانس در عربستان سعودی بود، گروههای پیشاور از فرصت پیش آمده استفاده کرده هیأتی را به ایران فرستادند تا موضع خود را در برابر

دولت موقت روشن سازد و سیاستمداران ایرانی را با این اقدام سوریک دو راهی فرار دهند، زیرا اگر دولت موقت را به رسمیت بشناسد هرالمطلوب و اگر روی حقوق تشیع تکیه کنند، انتظار از کنفرانس اسلامی که به میزبانی سعودیها برگزار می‌شود و اکثریت کشورهای اسلامی از موضع ریاض حمایت می‌کند، چه خواهد شد؟

اما ایران اسلامی دولت موقت پیشاور را به رسمیت نشناخت و روی این اساس که موضع ایران نقش تعیین کننده در برابر دولت موقت داشت، این دولت نتوانست مشروعیت بین‌المللی پیدا کند. و تا اخیر هم جز عربستان سعودی، سودان، کویت و تعدادی اندک از کشورهای دیگر که قول شناسایی دادند، دیگران به رسمیت نشناختند. پاکستان که حامی دولت موقت بود سعی فراوان به خرج داد تا آن را دولت قانونی جلوه دهد، لذا در همان روزهای اول یعنی به تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۰ وزیر خارجه خود را به تهران فرستاد تا راه حلی پیدا کند. ولی مشکل حل شدنی نبود، چرا که در پشت پرده وهابیهای طرفدار سعودی دست اندرکار دولت موقت و نظم و نسق دادن آن بودند و نظر آنها نه تنها در مورد تشیع افغانستان که درباره خود ایران و در کل شیعه جهانی بسیار بدبینانه بود.^۱

در ظاهر امر افغانها (پشتونها) با حق‌کشی که در جریان تشکیل شورای مشورتی و حکومت موقت انجام دادند، پیروز شدند و به جهان نشان دادند که فقط همینها باشند و افغانستان هستند. ولی این زورگویی جرقه بیداری را در قلب تمامی ملیتهای محروم کشور به وجود آورد. دولت موقت جهت سرپوش‌گذاری به این اقدام استبدادی جنگ جلال‌آباد را روی دست گرفت. جنگی که مدتها افکار جهانی را به سوی خود جلب کرد ولی هرگز به نتیجه نرسید. جهان اشتباه تصور می‌کرد، زیرا جنگ جلال‌آباد فقط جنگ نمایش و سمبولیک بود و به در علت طولانی شده به شکست انجامید:

اول: افغانها (پشتونها) نمی‌خواستند جلال‌آباد را از دولت کابل بگیرند چون در آن صورت توجیه دریافت اسلحه و پول از سوی پاکستان و کشورهای دیگر از بین می‌رفت و به این بهانه انبارهای خالی مانده پرشد!

دوم: برخورد مغرورانه و دور از حقوق انسانی افغانها (پشتونها) با اسرا و افرادی که از دولت فرار کرده به مجاهدین تسلیم می‌شدند. طبق برخی شایعات، افغانها (پشتونها)، سربازان فراری افغان را پس از تسلیم شدن با نوازش و کمک در پاکستان‌ها می‌کردند. ولی

۱. مجله عربی زبان المجاهد، نشریه جماعة الدعوة الى القرآن والسنة فی افغانستان، شماره (۵-۶)، رمضان و شوال ۱۴۰۹، پیشاور.

برعکس سربازان تسلیم شده از یک، هزاره، ترکمن... را زنده زنده در آتش می‌سوزاندند. این شایعه که در آن وقت توطئه دولت تلقی شد، چنان خشم از یک و هزاره و ترکمن را برانگیخت که به طرفداری دولت کابل، افغانهای (دولت موقت پیشاور) را تا دروازه‌های پیشاور عقب راندند. و بعد از این جنگ نام ملیشای جوزجانی و پسر سیدکیان بر زبانها افتاد و جنرال دوستم به عنوان یک قهرمان ملی از یک و دشمن افغان افکار عمومی را به خود معطوف داشت. و قبل از او عصمت مسلم یک افغان قندهاری شهرت جهانی یافته بود.

افغانهای مجاهد نخواستند و یا نتوانستند که با تمام امکانات و پشتیبانی جهانی حتی یک ولایت را آزاد کنند! ولی در عوض هزاره‌ها و دیگر ملیتهای محروم، بامیان و شهرهای دیگر را یکی پس از دیگری آزاد کردند. لازم است اشاره کنیم، دو عامل عمده، یکی شورای مشورتی و دیگری جنگ ناموفق جلال‌آباد در نضج‌گیری آزادی خواهی ملیتهای محروم فوق‌العاده تأثیر داشته است و پس از این رویدادها بود که قدرتهای محلی سر از زیر خاک حاکمیت دو صد و پنجاه ساله استبدادی و سرکوبی یک قرن اخیر درآوردند.

- در شمال شرقی کشور قدرت تاجیکها به نام شورای نظار سر بلند کرد.

- در هزاره‌جات، حزب و وحدت اسلامی افغانستان در بامیان عرض وجود نمود.

- در شمال سالنگ اسماعیلیها به رهبری سید منصور نادری علم برداشت.

- در ترکستان جنرال دوستم آوازه بلند کسب کرد.

- در غرب کشور شورای ساغر مطرح شد.

- در جنوب حکومت آخوندزاده آوازه اش به گوش رسید.

- در نورستان دولت مستقل به وجود آمد.

بدین سان در کنار دولت کابل و دولت موقت پیشاور، قدرتهایی ظهور کرد که هیچ یک از طراحان دو دولت، در ذهن تصور آنها را نگرده بود. آقای حکمتیار که خود یکی از طرفداران سرسخت دولت موقت پیشاور بود، خود و حزب خود را به طور کلی از دولت موقت جدا ساخت. همواره رقبای سیاسی را با طرح کودتا علیه رژیم کابل تهدید می‌کرد. سیاف در آن شرایط با طرح کودتای حکمتیار مخالف بود و گفته بود که:

«من یقین دارم تنها کسانی قادر به انجام کودتا در افغانستان هستند که در حال حاضر نیز قدرت بالفعل دارند و همگی از کمونیستهای پخته و حزبی می‌باشند.»
واقعیّت نیز همین را نشان می‌داد و بعدها به خوبی (در کودتای جنرال تنی) روشن

شده که کودتا بدون همکاری طرفداران رژیم کابل ناممکن است. ولی آقای حکمتیار تا آخر روی طرح خود پافشاری داشت و در فکر این نبود که دیگران و حتی دوستان او چه می‌خواهند!

همان طوری که در افغانستان رویدادهای مهمی به وقوع پیوست، سال ۱۳۶۸ برای کشورهای همسایه هم سال تحولات و دگرگونیها به حساب می‌رفت و حتی جهان آستان یک تحول عظیم که همان مرگ مارکسیزم باشد، شده بود.

– در ایران اسلامی حادثه ناگواری رخ داد که آن رحلت جانگداز رهبر جهان اسلام امام خمینی (ره) بود.

– در پاکستان هم مرگ مشکوک جنرال ضیاءالحق و بعد صدراعظمی خانم بوتو تغییراتی به وجود آورد.

– در شوروی هم زمینه‌سازی قدرتهای چندگانه به جای قدرت واحد در شرف تکوین بود.

سال ۱۳۶۹ برای افغانستان سال امیدواری و ناامیدی بود. گاهی تبلیغات جهانی به جایی می‌رسید، که بسیاری گمان می‌کردند قضیه به زودی حل خواهد شد و گاهی برعکس راه را خیلی طولانی‌تر از حد معمول نشان می‌دادند. تلاشهای سیاسی با گذشت زمان شدت بیشتر به خود گرفت و تقریباً تمام احزاب در این میدان وارد بازی شدند. در سال هفتاد با تمامی اختلافات در یک چیز اتفاق نظر وجود داشت و آن مبارزه سیاسی بود. ایران و پاکستان می‌کوشیدند برای افغانستان یک راه حل پیداکنند که لااقل خود را از معضله مهاجرین این کشور (که بالاترین رقم مهاجرین کشورهای جهان را به خود اختصاص داده بود) رهایی بخشد. روی این هدف به تاریخ ۱۳۷۰/۱۶/۱۶ یک دوره مذاکره فشرده بین مقامات ایرانی، پاکستانی، احزاب مجاهدین مستقر در ایران و پاکستان، در تهران صورت گرفت.

در این دور مذاکره همچون گذشته‌ها آقایان سیاف، حکمتیار و خالص شرکت نداشتند و یکی از شرکت کنندگان گروههای پیشاور در مصاحبه با روزنامه رسالت فاش ساخت که عربستان سعودی گروههای مقیم پیشاور را از شرکت در کنفرانس تهران، ممانعت کرده است. او که خواسته بود نامش فاش نشود، گفته بود:

«نظامیان پاکستانی که عمدتاً از گروههای رادیکال و افراطی حمایت می‌کنند، حکمتیار و دو گروه دیگر را به عدم شرکت در اجلاس سه جانبه تهران، تشویق کرده‌اند. وی همچنین گفته بود: چند روز پیش فیصل ترکی رییس سازمان اطلاعات

و امنیت عربستان (استخبارات) در ملاقات با رهبران مجاهدین از آنان خواست که در اجلاس تهران شرکت نکنند.^۱

به این طریق دوگانگی سیاست پاکستان در قبال گروه‌های افغانستانی روشن گردید، در اجلاس تهران طرح ۵ ماده‌ای سازمان ملل (که مابین خاطر طولانی شدن مقاله نیارودیم) مورد تأیید ضمنی قرار گرفت، طرحی که مدت‌ها روی قبول و یار آن گفتگوها ادامه داشت. همچنان در کنفرانس تهران توافق شد که:

- هیأتی از مجاهدین مستقر در پاکستان و ایران مشترکاً در نیویورک در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل شرکت جوید.

- و نیز هیأتی به سنگال در کنفرانس اسلامی اشتراک ورزند.

- و هیأتی هم به مسکو رفته با مقامات روسی به بحث و گفتگو بنشینند.

لذا، سران احزاب سیاسی مستقر در ایران و پاکستان سرانجام به تاریخ ۱۳۷۰/۸/۱۹ وارد مسکو شدند، ولی پرواز هیأتها جنبه سمبولیک داشت. یعنی رهبران احزاب مستقر در پیشاور که آقای مجسنی رهبر حرکت هم جزو آنها بود، ابتدا به عربستان سعودی رفته از آنجا به مسکو رفتند. و رهبران مجاهدین مستقر در ایران مستقیماً از تهران پرواز نمودند. مذاکره در مسکو کاملاً استثنایی از مذاکرات سیاسی جهان صورت گرفت زیرا هرچه به روسها می‌گفتند، آنها بدون چانه‌زنی قبول می‌کردند. هم‌زمان با این مذاکره، نمایندگان امریکا و روسیه باهم توافق کردند که به طرفهای درگیر در افغانستان سلاح ندهند! نجیب با سراسیمه‌گی از امریکا خواست که او را به واشنگتن دعوت کند تا نقش حفیظ‌الله امین را بازی کند ولی برای این کار فرصت نبود.

کنفرانس مسکو و دو جناحی شدن رژیم کابل:

کنفرانس مسکو آب سردی بر قلب آتش گرفته نجیب و باند او پاشید. هرچند تا آن روز مقامات دولتی و حزبی نظر به پالیسی دولت روسیه تمامی اختلافاتشان را نادیده می‌گرفتند - چنانچه ببرک کارمل از قدرت کنار رفت و یا کشتمند مجبور به استعفا شد - اما طرفداران آنها تا مدت‌ها در دولت و حزب باقی ماندند، ولی کنفرانس مسکو این ویژگی را خدشه‌دار ساخت. زیرا طرح دولت روسیه در زمینه انتقال قدرت از رژیم کابل به مجاهدین، طرح سازشکارانه و زیرکانه بود! روسها دریافته بودند که در صورت انتقال آرام قدرت، نظر به ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی گذشته، افغانستان نمی‌تواند به

یکباره خود را از روسیه جدا سازد. لذا به زودترین فرصت پس از این که باد و بخار انقلابیگری فرونشست، آش همان آش و کاسه همان کاسه خواهد بود! چنانچه در نواحی شمال این اتفاق افتاد.

نجیب، مثل حفیظ الله امین (که در عصر تره کی اقدام نمود) پس از مذاکره مسکو تغییر جهت داده و راه سازش با جناحی غیر از جناح مورد نظر روسیه در پیش گرفت، با این تفاوت زمانی که روسها دیگر آن توانمندی را در خود احساس نمی کردند که بار دیگر نجیب را مثل امین (مستقیماً) از صحنه بردارند. روی این اصول، پس از روشن شد طرح مسکو برای رژیم کابل، به طور آشکار و برهنه دو جناح عرض وجود کرد، جناحی به طرح روسها پای بند ماندند و جناحی راه دیگر در پیش گرفتند. از این که در جبهه مخالف رژیم آن حساسیتهای اولیه انقلاب باقی نمانده بود، طبعاً با تلاشهایی که صورت گرفت وجود افراد رژیم کم کم برای طرفهای مخالف موجه جلوه می کرد.

روسها از این قضیه آگاه بودند و روی همین اصل در کنفرانس مسکو توافق شد که در افغانستان یک حکومت انتقالی اسلامی به وجود آید که رژیم کابل در آن حکومت سهم نداشته باشد. شاید در آن شرایط قبول این اصل برای روسیه که رژیم کابل در حکومت سهم نداشته باشد، برای خیلها شگفت آور می نمود، ولی خیلی زود همگان دریافتند که روسها پشت ورق را خوانده بودند و جناحهای مختلف به اثر نیاز و ضرورت مجبور بودند که افراد رژیم را قبول کنند که قبول کردند. منتهی با توجیه و تأویل که همه شاهد آن هستیم.

در کنار این میدان که در ظاهر روسها بازنده به حساب می رفتند (ولی برنده اصلی بودند)، در میدان دیگر

غریبها بازی جدیدی را شروع کردند و آن اشاعه و گسترش طرح سازمان ملل بود که براساس این طرح می بایست افراد بی طرف قدرت را تصاحب کنند! اینجا بود که خیلی از غرب رفته ها که در طول سالیان دراز هم دولت کابل را کوبیده بودند و هم با مجاهدین نمی توانستند راه بروند، به دلشان شور افتاد و خودشان را برای کسب افتخار آمیز قدرت در بدل سالها راحتی و بی دغدگی جنگ و جهاد آماده می کردند.

در شرایطی که غرب رفته ها در انتظار پرواز به کابل به سر می بردند، کشاکش در کابل به وجود آمد و این رویداد تحت پوشش اختلافات درونی حزب حاکم به بیرون درز نمود. قضیه از این قرار بود که نجیب چهار عنصر کمیته اجرایی حزب و دو تن از قوماندانهای مهم نیروهای شمال را متهم ساخت که وحدت کشور را به مخاطره

می‌اندازند و کمی دورتر قضیه بیشتر شکافته شد و رادیو لندن شام ۱۲/۲۰/۱۳۷۰ گزارش داد که:

«منابع حزب وطن در افغانستان می‌گویند که دکتر نجیب‌الله چهار تن از اعضای کمیته اجرایی حزب را متهم کرده است که وحدت افغانستان را به خطر می‌اندازد. گرسپاورز خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل می‌گوید: با سرعت گرفتن روند صلح در افغانستان اختلافات در داخل حزب وطن تشدید می‌شود. کمیته اجرایی حزب با احتساب دکتر نجیب‌الله ۳۰ عضو دارد. به گفته منابع حزب، دکتر نجیب‌الله از یک چهارم آنان به شدت انتقاد کرد. کسانی که مورد انتقاد قرار گرفتند از جمله نجم‌الدین کاویانی، محمود بریالی، سیداکرم پیگیر، ببرک کارمل رئیس جمهور پیشین و دو تن از قدرتمندترین فرماندهان ملیشای طرفدار دولت یعنی سرتیپ رشید دوستم و سید منصور نادری بوده‌اند.»^۱

انتشار این خبر در آن شرایط که توجه همه به طرح شصت‌هفتم سازمان ملل جلب شده بود، چندان مهم جلوه نکرد، ولی آگاهان سیاسی را به این فکر انداخت که کدام یک از جناح‌ها با طرح سازمان ملل موافق است و کدام جناح مخالف؟ در ظاهر نجیب که رسانه‌های خبری را در اختیار اعلام کرد که با طرح سازمان ملل موافق است و حتی بعدها خبر آمادگی وی از کناره‌گیری قدرت نیز انتشار یافت. احتمالات گوناگون داده می‌شد، تعدادی معتقد بودند که در پایان کار کودتایی در کابل رخ خواهد داد که این کودتا به همکاری نجیب و جناح افغان رژیم با افغانهای مجاهد خواهد بود و تعدادی هم به این باور بودند که ببرک کارمل و درزی‌بانها با همکاری ستمیها و دیگر جناحهای چپ گذشته یک بار دیگر قدرت و توانایی خود را بیازمایند! ولی ما معتقد بودیم و هستیم که جناحهای چپ سابق چه اعضای خلق و پرچم و چه شعله و ستم و یا گروه کار هر کدام در پی این بودند و هستند که چگونگی وجود خودشان را توجیه کنند.^۲

۱. پیک، شماره (۵۲-۳۵۱).

۲. برداشت توجیهی از آنجا ناشی می‌شود که در زمستان سال ۱۳۶۰ به طور اتفاقی با یک شعله‌ای کارکنسته بحثی صورت گرفت. ما آنها را به عدم مبارزه علیه رژیم کابل و نیروهای متجاوز منجم ساختیم. او در جواب گفت: مزدوران سوسیال امپریالیسم ویژگی نیروهای مترقی را خدشه‌دار ساخته، بگذار یک بار قدرت را نیروهای ارتجاعی بگیرند و مردم دریابند که اخوان الشیاطین (که آن وقت رژیم کابل به نیروهای مجاهدین اطلاق می‌کردند) بدتر از مزدوران سوسیال امپریالیسم‌اند. آنگاه است که مبارزه بر حق ما قابل پذیرش خواهد شد! هرچند این تحلیل در آن شرایط با تمسخر مواجه شد، ولی بعدها در زمان حکومت مجاهدین و به خصوص قدرت‌گیری گروه طالبان به واقعیت امر پی بردیم. نجیب به همین دلیل اعلام شد چون طالبان ترس داشتند مردم طرفدار او شوند!

تشکیل جنبش ملی - اسلامی زمینه‌ساز سقوط نجیب:

به دنبال تیره شدن اوضاع درونی حزب حاکم و درز اختلاف در بیرون، در خارج هم تلاش‌های کسب قدرت بیشتر گردید، چرا که کمتر کسی گمان می‌کرد رژیم و یا بقایای او بتواند خود را حفظ کند! اما شکست افغانها در جنگ جلال‌آباد از دوستم و سید منصور نادری قهرمانانی تحویل جامعه افغانستان داد و اینها با استفاده از این موقعیت به دست آمده خودشان را از نگاه تسلیحات و امکانات مالی بی‌نیاز از دولت کابل ساختند. آزادی تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و دیگر کشورهای آسیای میانه (ترک‌نژاد) نیز فرصتی بود که اینها خودشان را قوی و قویتر سازند. رژیم نجیب در حال درماندگی به وجود افراد دوستم و سید نادری ضرورت داشت و بدون تکیه به این دو نیرو نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد و از طرف دیگر جناح مخالف نجیب در درون حزب و دولت، خودشان را به این دو چسبانده بودند و یا این که اینها خود را به آن جناح نزدیک ساخته بود، فرقی نمی‌کند حرف روی این است که اینها یک قدرت در برابر قدرت نجیب به حساب می‌رفتند. اما هیچ کس باور نمی‌کرد روزی این قدرت در برابر رژیم قرار گیرد! در اواخر سال ۱۳۷۰ آقای سوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان سرگرم جمع‌آوری لیست (۱۵۰) نفره از جناح‌های مختلف بود تا قدرت کابل را به آنها تحویل دهد و در خارج چانه‌زنی‌هایی برای کسب قدرت بیشتر و سهمیه اضافه‌تر از حد توان وجود داشت که ناگهان این خبر از طریق رادیو لندن به گوش جهانیان خورد که رژیم کابل به سه جناح تقسیم شده است:

۱- جناح تندرو که با طرح صلح مخالفت می‌ورزند و معتقدند که دولت افغانستان می‌تواند در مقابل هرگونه تهدید، چه از جانب مجاهدین و چه از جانب‌های داخلی حزب حاکم وطن مقاومت نماید.

۲- و دیگر جناحی که معتقد به ایجاد وحدت بین مجاهدین و حزب است.

۳- بالاخره جناح سوم که معتقد به ایجاد یک دولت میانه‌رو و دموکرات است. این موضوع سوم به نظر «هرس تریبون» تدریجاً استعفای پرزیدنت نجیب‌الله و خروج او از افغانستان را در برمی‌گیرد.

این گزارش زمانی به جهان مخابره شد که نیروهای شمال از دولت نجیب پریده و خود استقلال یافته بودند، نام جنرال دوستم و سیدمنصور نادری به عنوان دو طرفدار قدرتمند رژیم نجیب و ناراضی از عملکرد نجیب در شمال سرزبانها افتاد و علت این ناراضی‌ها تاجایی که به گزارشها و شایعه‌ها مربوط می‌شود به اقدام جنرال جمعه اسک

یکی از مهره‌های نجیب در ولایت بلخ در اثر برطرفی یکی از قوماندانهای غیرافغان از حیرتان برمی‌گردد که با مقاومت روبرو شده شکست خورد. نجیب ابتدا جمعه اسک را از کار برکنار می‌کند، ولی دوباره او را به این سمت به ولایت بلخ می‌فرستد که قضیه از همین جاکش پیدا می‌کند. ظاهر قضیه این طور نشان می‌دهد که پس از این حادثه جنرال دوستم و سیدمنصور نادری به سوی مجاهدین کشیده می‌شوند. آقای محقق از مسئولین حزب وحدت اسلامی و معاون جنبش ملی اسلامی افغانستان در این رابطه می‌گوید:

«در پایانه سال ۷۰ بود از برادرانی که در داخل قوت‌های مسلح بودند، نامه‌های به ما رسید: نامه‌ای از سید حسام‌الدین حق‌بین قوماندان عمومی نیروهای کیان، که در آن نوشته بود ما نظامی‌هایی که اینجا هستیم و مسلح شده‌ایم و امروز از توان نظامی قوی در صفحات شمال برخورداریم، می‌خواهیم با مجاهدین، هماهنگ علیه دولت نجیب بجنگیم و این اولین بار بود که ما نامه‌ای از برادران داخل اردو، دریافت می‌کردیم و آنها چنین احساساتی را از خود تبارز می‌دادند... سرانجام نامه را به شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی [در بامیان] مخابره کردیم آنها... به ما هدایت دادند که... شما با آنها داخل مذاکره شوید... بین اردو و حرکتهای جهادی سمت شمال، کلاً تفاهم صورت گرفت در فضای آرام و امنیت... تمام قوماندانها و رهبران جهادی و قوت‌های مسلح متحد شدند، یک حرکت وسیع، مطمئن و عمومی را به وجود آوردند... مزار بدون خونریزی فتح شد و بحمدالله این حرکت چون برخواسته از اراده مردم ما بود خلیلی برای کسی وارد نشد.»^۱

به هر حال، پس از حادثه حیرتان شهرهای شمال یکی پس از دیگری به محاصره مجاهدین درآمدند و خبرگزارها از پیشروی مجاهدین به سوی شهرها گزارش دادند. قهرمان سازی در خارج شروع شد و شهرها بدون مقاومت بدست مجاهدین افتاد. حزب وحدت اسلامی افغانستان نمایندگی بلخ به تاریخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۷ خبر فتح مزار شریف توسط نیروهای مجاهدین پس از دو روز جنگ را پخش کرد، ولی در همان زمان نمایندگی جمعیت اسلامی افغانستان در پشاور خبر فتح مزار شریف را تکذیب کرد. یکی از مجاهدین بعدها فاش ساخت که هنگام تکذیب فتح مزار شریف از سوی جمعیت، نیروهای حزب وحدت داخل شهر مزار شریف بودند. حقیقت این بود که نیروهای جنرال دوستم شهر را در قبضه داشتند و به دیگران اجازه ورود داده بودند!

مزار شریف کلید فتح کابل:

مزار شریف گذشته از این که از نگاه تاریخی به خاطر مرکزیت بلخ - ام‌البلاد - شهرت آفاقی دارد، از نگاهی سیاسی - اقتصادی، نیز در طول دوران ۲۵۰ ساله حکومت‌های افغانی (پشتونی) نقش استراتژیکی داشته است. به طور مثال حکومت این ناحیه، تقریباً شکل خودمختاری و منظوقی را به خود گرفته بود، با این که امیر دوست محمد با اشغال نواحی شمال، بر خودمختاری و استقلال از یک‌ها خاتمه داد، اما استقلال خود ترکستان همچنان ادامه یافت. در دوران امیر شیر علی خان مدت کوتاهی نقش پایتخت را شهر مزار شریف بازی کرد و در دوره تجاوز روس‌ها به افغانستان پس از ناامنی کابل شایعاتی سر زبانها افتاد که پایتخت به مزار شریف انتقال می‌یابد. روی این هدف امکانات وسیعی در مزار شریف سرازیر شد و نظر به موقعیت جغرافیایی تا حدودی از خرابیهای دوران انقلاب نیز بدور ماند.

علاوه بر آن، شایعات الحاق ترکستان به سرزمینهای تحت سلطه روس، بارها سر زبانها افتاد، ولی هیچ کدام جز فرار روس‌ها تحقق نیافت. این خصوصیات باعث شد که سقوط مزار شریف به دست مخالفین، اقتدار نجیب را به جنوب سالنگ محدود سازد، لذا وی در ابتدا سقوط مزار شریف را تکذیب نمود، ولی نمی‌شد برای همیشه از واقعیت چشم پوشید، روی این اصل نجیب اعلام کرد که، در صورت تشکیل دولت موقت، از مقام خود استعفا می‌دهد.

در نوروز سال (۱۳۷۱)، برای اولین بار بیرق روضه شریف، به دست مخالفان رژیم کابل برافراشته شد - عمل که همواره توسط یکی از مقامات دولتی وابسته به کابل صورت می‌گرفت - و نجیب بدون یادآوری این حادثه در پیام نوروزی خود خطاب به مردم کشور و جهانیان اعلام داشت:

«زمان آن رسیده است که همه گروه‌های ذی‌نفع، درباره تشکیل دولت که قابل قبول همه بوده، بتواند به این درگیری ۱۳ ساله پایان دهد، مسؤولانه فکر کنند.»^۱

همانطوری که اشاره شد، فتح مزار شریف توسط نیروهای مخالف رژیم نجیب، دولت کابل و دولت موقت پیشاور را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد که در برابر آن جز سکوت و یا قبول چاره‌ای نداشتند. زیرا ظهور حکومت محلی به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم بر تمامی تلاش‌ها مهر سکون زد و جنرال دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان در مصاحبه با رادیو لندن گفت:

«نیروهای ائتلاف حالا کنترل بخش مهمی از شمال افغانستان را در دست دارند و همکاری گروه‌های مختلف در مزار شریف و در واقع تنها راه بازگرداندن صلح به افغانستان است.»

دیگر راهی که در افغانستان صلح تأمین شود، به نظر ما وجود ندارد، جز راهی که شما اینجا می‌بینید هم از جنرال‌های قوای مسلح، از نیروهای جهادی اعم از جمعیت اسلامی، شورای نظار، حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی، محاذ ملی، [حزب وحدت اسلامی] از تمام تنظیمها آمربنش در همین جا موجود است. همگی همین طور متحد و متفق شود و یک حکومت را به وجود بیاورد، حکومتی باشد که خواست اکثریت مردم افغانستان باشد، حقوق همه ملیتها را مساویانه، در نظر بیگرد.^۱

پس از مصاحبه جنرال دوستم و جنرال نادری که هر دو حمایت خود را از ائتلاف نیروها اعلام کردند، بیش از همه پاکستان نگرانی خود را نشان داد و به بهانه امداد مواد غذایی به همکاری با رژیم در حال مرگ نجیب پرداخت. مقامات سعودی-پاکستانی مذاکرات سرنوشت‌ساز و فشرده‌ای را آغاز کردند و نتیجه این مذاکرات همان بود که گروه‌های مقیم پشاور به خصوص جناح تندرو تهدید کردند که به کابل حمله می‌کنند. غریبها هنوز امیدوار بودند که براساس طرح سازمان ملل قضیه حل می‌شود و در شام ۱۳۷۱/۱/۲۲ رادیو لندن به نقل از دبیر کل سازمان ملل گزارش داد که تمامی طرفهای درگیر در مناقشات افغانستان موافقت کرده‌اند، یک شورای ۱۵ نفره برای دوره انتقالی در کابل ایجاد شود و همچنین از قول نجیب که آن وقت در انتظار فرار بود گفته شد که حاضر است قدرت را به یک شورای انتقالی تحویل دهد. همین مطلب را روزنامه رسالت (۷۱/۱/۲۲) داغتر از حد معمول به نشر رساند که:

«بنابر اعلام پطروس عالی یک شورای موقت قدرت را در افغانستان به دست گرفت. دبیر کل سازمان ملل متحد دیروز جمعه (۷۱/۱/۲۱) اعلام کرد یک شورای موقت قدرت را در افغانستان در دست گرفته و ظاهراً به سلطه سیزده ساله حکومت دست‌نشانده شوروی سابق در افغانستان پایان داده شده است.»

در آن شرایط قدرت کابل هنوز در دست نجیب بود، سازمان ملل کیلومترها دورتر از کابل اسامی ۱۵ نفر اعضای شورای موقت را بیرون داد که اکثریت از وزرای دوران ظاهر شاه تشکیل شده بود و به این منظور یک بار دیگر در پایان ماجرا باز نام ظاهر شاه سرزبانها افتاد. اسامی این ۱۵ نفر از سوی خبرگزاری ایرنا فاش شد.

تبصره‌هایی به دنبال آورد. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت:

«کارنامه سیاه رژیم نجیب بسته شد.» دیگران هم کم و بیش به همین عقیده رسیدند همزمان با این فعل و انفعالات سیاسی در خارج افغانستان، در خود کشور محاصره شهر کابل تنگ‌تر می‌گردید، ولی سرنحوه تصرف کابل توافق نظر وجود نداشت. دیگران به جز حکمتیار به ادامه محاصره تا تسلیم رژیم بدون خونریزی را پیشنهاد می‌کردند ولی حکمتیار پشت سر هم تهدید می‌کرد که اگر رژیم به حزب وی تسلیم نشود به کابل حمله خواهد کرد. این اختلاف نظر، جدیترین مشکل مجاهدین در روزهای اخیر حکومت نجیب بود.

خبر تصرف میدان هوایی بگرام توسط نیروهای شمال و ورود (۶۰۰) تن از نیروهای شمال به کابل برای حفاظت از میدان هوایی آن به قضا یا رنگ دیگری داد. دولت کابل آماده باش کامل ارتش را اعلام کرد و این طور فهمیده می‌شد که یک نوع توافق بین ارتش و دیگران صورت گرفته، اما در آن شرایط درک قضیه مشکلتر از آن بود که در بیرون تبصره می‌شد.

تا این که شام ۱۳۷۱/۱/۲۷ رادیو دری آمریکا گزارش داد که نجیب‌الله رئیس حکومت کابل از تمام پستهای حکومت و حزب حاکمه استعفا نموده است. بعد از نجیب فرید احمد مزدک رهبری حزب وطن را به عهده گرفت و از نیروهایی که کابل را در محاصره گرفته بودند درخواست نمود با تفاهم مسأله را حل کنند. روز ۷۱/۱/۲۵ روزنامه ابرار نوشت:

«حکمتیار فرمان حمله به کابل را صادر کرد.»

به این شکل جنگ همزمان با سقوط حکومت نجیب شروع شد که پیامد آن را همه دیدیم.

سقوط نجیب و بی اعتبار شدن سازمان ملل:

شب ۲۸ حمل عبدالوکیل خیر برکناری نجیب از قدرت را اعلام داشت و او را به عنوان عامل باز دارنده صلح معرفی نمود، متهم به خیانت کرد، عبدالوکیل از اداره امور توسط شورای ۴ نفره نام بره که اینها عبارت بودند از:

— فرید احمد مزدک

— نجم‌الدین گاو یانی

— سلیمان لایق

— و نظر محمد. عبدالرحیم «هاتف» کفالت ریاست جمهوری را به عهده گرفته در روز اول ثور اعلام کرد که قدرت را به مجاهدین تحویل می‌دهد. آقای سوان نماینده سازمان ملل که غافلگیر شده بود بدون این که به روی خود بیاورد— مذاکرات خود را با شورای ۴ نفره ادامه داد. رهبران گروه‌های پیشاور هنوز راه حلی برای تحویل گرفتن قدرت نیافته بودند! عبدالوکیل پس از مذاکره با مسعود اعلام کرد که توافقی در زمینه انتقال قدرت به دست آمده است. با طولانی شدن مذاکره رهبران احزاب در پیشاور و دست نیافتن آنها به توافق، مجاهدین داخل اعلام کردند، در صورت عدم توافق رهبران، خود در کابل دولت موقت تشکیل می‌دهند. و از سوی دیگر گزارش داده شد که یک شورای نظامی جهت تحویل‌گیری قدرت از رژیم کابل به وجود آمده است.

شام روز ۷۱/۲/۵ رادیو صدای امریکا گزارش داد که شهر کابل به تصرف کامل مجاهدین درآمده است. بی‌بی‌سی نیز همان شب گزارش داد که:

«پس از ۱۳ سال جنگ داخلی در افغانستان صبح امروز سرانجام کابل پایتخت افغانستان به دست نیروهای مجاهدین افغان [افغانستان] افتاد و دولت حزب وطن که توسط شوروی در افغانستان مستقر شده بود، سقوط کرد.»

همزمان با این تحولات، احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار را متهم ساخت که در کابل قصد کودتا دارد و او از پایگاه خود در چاریکار به خبرنگاران گفت:

«حکمتیار قصد داشت با کمک نجیب‌الله رئیس جمهوری سابق مشترکاً قدرت را به دست گیرد»^۱

حقیقت این بود که قبل از ورود دیگر مجاهدین که منتظر بودند کابل را بدون خونریزی از طریق محاصره تصرف کنند، نیروهای حکمتیار نقاط حساس کابل را با استفاده از همکاری جناح افغان رژیم کابل، به دست آورده بودند، ولی نیروهای جنرال دوستم آنها را به زور از مواضعشان بیرون کشید، اما در خارج کشور این افتخار به مسعود نسبت داده شد، در حالی که مسعود در آن وقت در چاریکار بود. ورود مجاهدین به کابل تحولات سیاسی را وارد مرحله دیگری ساخت. طرح سازمان ملل خنثی شد، حرف اول را مجاهدین می‌زدند نه سیاستمداران خارج از کشور ولی با آن هم در پیشاور دعوای چوکی ادامه داشت و این کار به پاکستانیها بر می‌خورد و فشار می‌آوردند که هرچه زودتر باید رهبران مجاهدین پاکستان را ترک گفته وارد کابل شوند. روزنامه رسالت به نقل از خبرنگاریها نوشت:

«در مذاکراتی که شنبه (۱۳۷۱/۲/۵) میان نواز شریف نخست‌وزیر پاکستان و دو گروه از مجاهدین (به جز گروه حکمتیار) برگزار شد، توافق گسترده‌ای در مورد انتقال قدرت به یک شورای چریکها حاصل شد و در نتیجه در موضع پاکستان نسبت به طرح سازمان ملل متحد تغییراتی پدید آمد.^۱ چون پاکستان خواهان پیاده شدن طرح سازمان ملل بود و حال ترجیح می‌داد که مجاهدین قدرت را به دست گیرند، لذا باز هم ریاست دولت انتقالی را به آقای مجددی دادند.

مجددی رئیس جمهور بی قدرت:

وقتی نیروهای حکمتیار از کابل بیرون کشیده شد، در پاکستان این نگرانی به وجود آمد که قدرت برای همیشه از دست افغان (پشتون) بیرون خواهد رفت، لذا با عجله تمام توافقنامه‌ای را بر گروهها تحمیل کردند که پیامد ناگوار آنرا همه تا امروز دریافته‌ایم! براساس توافقنامه پیشاور که آقای مجددی ریاست حکومت انتقالی را به عهده گرفت، دو کار در اولیت قرار داشت:

اول- بیرون کردن نیروهای شمال (ازبکها) از کابل.

دوم- دور نگهداشتن شیعیان هزاره (حزب وحدت) از قدرت.

مجددی با دریافت عنوان ریاست (چون گذشته تمامی قول و قرارهایی خود را زیر پا گذاشته) راه کابل را پیش گرفت- چون نیروهای حکمتیار تهدید کرده بود که میدان هوایی کابل را هدف موشک قرار می‌دهد- از راه زمینی راهی کابل شد. تسلیز یون جمهوری اسلامی ایران عصر روز ۱۳۷۱/۲/۸ گزارش داد که:

«اوضاع در کابل پایتخت افغانستان، امروز با وجود تیراندازیهای متناوب آرام بود، این در حالی است که خبر گزار بها گزارش دادند که:

صبغت‌الله مجددی رئیس شورای موقت مجاهدان افغانستان و (۳۵) نفر اعضای این شورا امروز در حالی که سه هزار نفر از نیروهای جهادی آنها را همراهی می‌کردند، وارد کابل شده در عمارت صلح و همبستگی در نزدیکی سفارت جمهوری اسلامی ایران مستقر شدند.»^۲

حامد علمی یکی از خبرنگاران بی‌بی‌سی که همراه کاروان مجددی به کابل رفته بود از استقبال مردم این طور گزارش داد:

۱. بیک، شماره: ۳۸۵.

۲. بیک، شماره: ۳۹۳.

«مادیروز (۱۳۷۱/۲/۷) ساعت ۸ صبح پاکستان، شهر پشاور را ترک کردیم به سوی کابل و بعد از تقریباً سه ساعت به مرز ترخم رسیدیم که در طول راه از طرف قبایل پاکستان، کاروان به خوبی استقبال شد و این کاروان تقریباً در حدود ۴۰۰ متر بود که داخل افغانستان شدیم. و بعد از طی ۲ ساعتی به جلال‌آباد رسیدیم. شهر جلال‌آباد در تصرف نیروهای مجاهدین است و امنیتش کاملاً عادی و خوب بود و بعد ما شروع کردیم به سفر کابل، از شهر جلال‌آباد تا کابل قبل از جنگ ۲ ساعت راه بود، ولی در ۸ ساعت یا اضافه از ۸ ساعت طی کردیم... ساعت ۱۱/۳۰ به وقت کابل ما به پلچرخنی یعنی خارج از شهر کابل رسیدیم. پروفیسور مجددی با اعضای کمیسیون که برای انتقال قدرت آمده بودند مذاکراتی در طول شب داشت و ما شهر پلچرخنی را به طرف کابل ترک کردیم و در ساعت ده بود که در شهر کابل رسیدیم. در کابل استقبال بسیار گرمی صورت گرفت و تقریباً نیم ساعت فیرهای هوایی می‌شد...

بعداً جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل، دکتر وکیل وزیر خارجه به استقبال پروفیسور مجددی آمدند و دیگر مقامات حکومتی هم بعد از ظهر امروز (۱۳۷۱/۲/۸) قدرت را به حکومت انتقالی مجاهدین رسماً واگذار کردند.»

بدین ترتیب، حکومتی که در هفت نور سال ۱۳۵۷ به اثر کودتای مارکسیستی به وجود آمده بود، در ۸ نور ۱۳۷۱ به طور رسمی از صحنه قدرت کنار رفت و جزو تاریخ سیاسی کشور شد. اما سیر تحولات سیاسی با ورود مجددی به کابل شتاب بیشتری به خود گرفت و یک روز بعد از ورود وی به کابل، نواز شریف صدراعظم پاکستان و فیصل ترکی رئیس استخبارات عربستان سعودی وارد کابل شدند. نواز شریف چکی به مبلغ ۱۰ میلیون دلار و ۵۰ تن گندم به آقای مجددی تحویل داد. مذاکرات مجددی با مقامات پاکستانی سعودی در پشت درهای بسته با آن عجله، نشانگر نگرانی و ترس آنها از سرنوشت آینده افغانستان بود! پس از این دیدار پاکستان و سعودی بلافاصله این دولت را به رسمیت شناختند. جمهوری اسلامی ایران هم این دولت را به رسمیت شناخت.

بعد از ورود مجددی به کابل، جهان انتظار ورود موکب احمدشاه مسعود را می‌کشیدند، مسعود که بیش از آنچه لیاقت و صلاحیت داشت مطرح شده بود با مانور خاصی وارد کابل شد! مسعود به برکت رسانه‌های خبری غرب (به خصوص فرانسه)، یک قهرمان افسانه‌ای ساخته شده بود و همه گمان می‌کردند با ورود او به کابل

مشکلات حل خواهد شد، اما خیلی زود عدم کارایی او به جهانیان روشن شد که اگر نیروهای جنرال دوستم و حزب وحدت به داد او نمی‌رسیدند، سرنوشتی شبیه سرنوشت حبیب‌الله بچه سقو هم ولایتی خود پیدا می‌کرد! ولی هزاره‌ها و ازبکها این بار از تکرار تاریخ جلوگیری کردند، لاقلاً در آن شرایط! یکی از شاهکارهای احمدشاه مسعود پس از ورود به کابل می‌توان از زیر پا گذاردن قول و قرارهای او با دیگران اشاره کرد. رهبر شهید بابه «مزاری» درباره نقض قرار داده‌ها از سوی مسعود چنین گفته است:

«در بین همه این روحیه بود که ما در طول دو صد و پنجاه سال از طرف پشتون‌ها و حاکمین پشتون صدمه دیدیم، لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیأت در سال ۶۷ پیش مسعود رفت که تو هم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم، بیا که دست به دست هم بدهیم. فهرست این را برایتان می‌گویم. مسعود در ظاهر استقبال کرد و قرار گذاشته شد که هیأت دوم را ایشان بفرستند که تا سال ۷۱ نفرستاد... روی همان سنت تاریخی باز در پنجشیر هیأت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند؛ به عنوان این که تو نمایندگی از یک ملیت محروم می‌کنی و ملت ما هم محروم است... قطعنامه‌ای را امضا کردیم به پانزده ماده و فیصله‌ها بر این بود که چهار هزار نفر از چاریکار حرکت بکنند و چهار هزار یا شش هزار نفر از میدان شهر، از این چهار هزار نفر چاریکار هم یک هزار نفرش از حزب وحدت باشد و سه هزار از آقای مسعود ما با این تعهد خود عمل کردیم و این سنت تاریخ را رعایت نمودیم، با ایشان دست دادیم، ولی ایشان وقتی که چاریکار آمدند قوماندانها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی تعیین شد؛ آقای محقق از حزب وحدت به عنوان معاون و جنرال عبدالرشید دوستم به حیث رئیس نظامی این شورا که بیایند و حکومت را بگیرند. آقای مسعود در اینجا فقط این شورا را اسماً اعلام کرد و ریاست خودش را دیگر هیچ عمل نکرد... تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است در دست مردم هزاره نیفتد که فردا برای ما دردسر ایجاد نکنند. توافقنامه را هم نقض کرد؛ از پیشاور دعوت کرد که بیایند و حکومت را تحویل بگیرند!

...بعد چهار تا جنگ که در اینجا پیش آمد... و شما سلاح بدوشان هم می‌دانید که اگر شصت درصد دست آقای مسعود را در این جنگها که سر ما تحمیل شد اثبات نکنیم - چهل درصدش را سند واضح داریم...^۱

حقیقت این بود که مسعود (به قول مجددی) بعد از کسب وزارت دفاع به کلی عوض

شد، یعنی تبلیغات غرب و دیگران را که او را شیر پنجشیر لقب داده بودند، باور کرده بود که می‌تواند قدرت را به تنهایی حفظ کند. اما آقای حکمتیار رقیب دیرینه مسعود تهدید کرد که هرگاه خواسته‌هایش برآورده نشود به کابل حمله خواهد نمود. لذا یک هفته از قدرت‌گیری مجددی نگذشته بود که موشک باران کابل شروع شد و مردم کابل که هنوز در انتظار شادی و استقبال از پیروزی مجاهدین بودند یکباره جامه غم پوشیدند و اندوه بزرگ سراسر کابل را فراگرفت و چنان دچار مشکلات شدند که در دوران تجاوز و اشغال نشده بودند.

مسعود که ویژگی قهرمانی را در عدم سرکوبی رقیب اصلی از دست داده بود، خواست با شروع جنگ داخلی بین احزاب، خود را موجه جلوه دهد، ولی از قضا در درگیری با حزب وحدت شکست سختی را متحمل شد و سیاف را در جنگ تنها گذاشت. مجددی در بیانیه پایانی حکومت خود رسماً به همکاری مسعود با سیاف در جنگ علیه حزب وحدت اعتراف می‌کند و در کتاب «نبرد هزاره‌ها در کابل» مسعود به عنوان اولین تحریک‌کننده جنگ معرفی می‌شود به این شرح:

«شورای نظار، علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی را درگیر نماید هرگاه یک طرف مواجه با شکست گردد، یک عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هرگاه هر دو گروه تضعیف گردد، معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود... به همین جهت اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی به هدف خویش، ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت و اعلام آن به نام اتحاد اسلامی است که آن‌ها از شورای مرکزی این حزب بودند.»^۱

روی این اصل که مسعود در پی انحصار قدرت بود، میانه او با مجددی به زودی به هم خورد و مجددی تصمیم گرفت با گرفتن نیروهای شمال در برابر مسعود از خود عکس‌العمل نشان دهد. لذا بالاترین رتبه ارتش افغانستان را به دوستم داده او را سترجنرال و مجاهد کبیر لقب داد و برخلاف توافق پیشاور^۸ تن از حزب وحدت به شورای ۵۱ نفره و یک نفر در شورای رهبری یازده نفره و سه وزیر در کابینه قبول کرد. و این اقدامات به ضرر مجددی تمام شد زیرا مدت زمامداری او به پایان رسید - هرچند که قصد داشت با کمک نیروهای شمال و حزب وحدت به حکومت ادامه دهد، ولی مسعود مجال این را به او نداد - او بدون مقاومت قدرت را به ربّانی تحویل کرد.

ربانی و انحصار قدرت:

روابط مجددی با مسعود-ربانی در اواخر حکومت دو ماهه به کلی تیره شد و این پیشامد خلاف تاریخ بود که مجددیها از تاجیک روگردانده، به ازبکها نزدیک می‌شدند. به افغانا! به لحاظ این که پس از امضای توافقنامه ۸ ماده‌ای مسعود حکمتیار که شرط اصلی آن خروج نیروهای ازبک از کابل بود، میانه مجددی با مسعود به کلی به هم خورد، چون مجددی آفتاب عمر حکومت خود را لب بام دید و تا شایعه کشته شدن جنرال دوستم را شنید، فوراً اعلام کرد که قدرت را به شورای جهادی تحویل می‌دهد نه به ربانی.

به هر حال، روز ۱۳۷۱/۴/۸ پس از دو ماه، حکومت از مجددی به شورای به اصطلاح جهادی تحویل داده شد و شورای مذکور بر اساس فیصله پیشاور قدرت را به ربانی سپرد. ربانی برخلاف مجددی با حزب وحدت و نیروهای شمال سر جنگ و ناسازگاری را پیش گرفت و با این روش می‌خواست حسن نیت خود را در برابر حکمتیار ثابت کند. توان و قدرت حزب وحدت اسلامی در جنگ با سیاف، ربانی-مسعود را سر دو راهی قرار داد که چگونه خود را نجات دهند. هر چند که در برابر حزب وحدت تا اخیر موضع دوپهلوی گرفتند ولی قدرت هزاره‌ها در کابل قابل چشم‌پوشی نبوده در آن شرایط که مسعود-ربانی در جستجوی یافتن راهی برای بیرون کردن هزاره‌ها از کابل بودند، شایعه شد که افغانها (پشتونها) برای هزاره‌ها سه راه را خوش به رضا گذاشته‌اند که کدام را قبول می‌کنند.

الف- شیعیان کلیه سلاحهای سبک و سنگین خویش را تحویل بدهند و بعد از آن ادعای حقوق و سهم‌گیری در تصمیم‌گیریهای سرنوشت‌ساز کشور را نداشته باشند و همانطور که در سابق بودند به زندگی خویش ادامه دهند.

ب- مرزهای افغانستان به روی شیعیان باز گذاشته می‌شود و آنها باید کشور را ترک گویند و به هر کشوری که می‌خواهند بروند، ایران یا کشور دیگر.

ج- اگر شیعیان سماجت و سرسختی نشان داده زیر بار نروند و در نتیجه از پذیرفتن دو راه اول سرباز زنند، باید با قدرت تمام مقاومتشان در هم کوبیده شده، قتل عام گشته، نابود گردند.^۱

این جنگ روانی نشان می‌داد که طراحان اصلی در توان نظامی خود برای شکست دادن نیروهای هزاره و شیعه تردید داشتند، ورنه چنین شایعه‌ای را راه نمی‌انداختند. آنها در نظر داشتند، بدون جنگ هزاره‌ها را به تسلیم وادارند، با این که هنوز چهره اصلی

طراحان جنگ علیه شیعیان به خوبی افشا نشده، ولی نقش مسعود در این آتش‌افروزیها کاملاً مشهود شده است یکی از تحلیل‌گران اوضاع آن روز نوشته بود که:

«در ایجاد درگیریهای شهر کابل در بین پشتونها و هزاره‌ها احمدشاه مسعود، نقش بسیار مؤثری داشت، وی تلاش داشته و دارد که با درگیر نمودن دو رقیب دیرین یعنی پشتونها و هزاره‌ها، خود یکه‌تاز میدان بوده، اقتدار سیاسی را در دست داشته باشد، متأسفانه وی در این راه توفیق زیادی داشت.»^۱

هرچند که جنگ در کابل هم‌زمان با حکومت مجددی شروع شد و این جنگ علیه حزب وحدت و شیعه‌ها در اوائل دهه درم ماه جوزا ۷۱ صورت گرفت، ولی با قدرت‌گیری ربانی جنگ ابعاد دیگری یافت. مشکل افغانستان انحصار قدرت بود که توافقنامه پیشاور خط مشی آنرا تعیین کرد و آقای مجددی می‌خواست در ظاهر از آن انحراف جوید، اما ربانی درست همان راه اصلی انحصار را در پیش گرفت. احمدشاه مسعود جهت تکمیل انحصار قدرت جنگ را در چند جهت روشن ساخت، جنگی بین نیروهای حزب اسلامی با نیروهای شمال، جنگ اتحاد اسلامی با حزب وحدت که هرکدام نیروهای رقیب مسعود را در درازمدت به تحلیل می‌برد.

تدوین قانون اساسی جدید طرحی برای انحصار قدرت

در جبهه سیاسی علاوه بر طرحهای تحمیلی جنگ بر مردم کابل، مسعود-ربانی در صدد برآمدند انحصار قدرت را قانونی بسازند، لذا به تعداد از افراد طرفدار خود دستور دادند تا پیشنویس طرح قانون اساسی را تهیه نمایند. روزنامه جمهوری اسلامی در این باره نوشت:

«آقای آصف محسنی رهبر حزب حرکت اسلامی افغانستان و سخنگوی شوروی رهبری افغانستان صبح دیروز [۷۱/۴/۲۱] در یک مصاحبه اختصاصی با خبرنگار واحد مرکزی خبر در کابل، اعلام کرد که پیشنویس قانون اساسی افغانستان تنظیم شده و برای بررسی در اختیار رهبران جهادی قرار گرفته است.»^۲

کسانی که به مسائل افغانستان آگاهی دارند، به این عقیده‌اند که یکی از مشکلات افغانستان و عدم اجرای عدالت در این کشور، قانون اساسی ظالمانه آن است که رسماً حقوق یک سوم از جامعه (شیعیان) افغانستان را نادیده گرفته است و انتظار می‌رفت که

۱. همان مدرک، صفحه ۴۵.

۲. پیک، شماره (۴۰۲)، چهارشنبه ۱۳۷۱/۴/۳۱.

دولت مجاهدین این تقیصه را بر طرف سازد، اما وقتی قانون اساسی ربانی منتشر شد به مراتب ظالمانه تر از قوانین اساسی گذشته افغانستان بود که ما به چند ماده آن اشاره می‌کنیم:

«ماده سوم: دین افغانستان دین مقدس اسلام است.

ماده چهارم: مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است.

ماده پنجاه و دوم: رئیس دولت مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده، تابعیت افغانی داشته، از پدر و مادر مسلمان افغانی الاصل متولد باشد.

ماده شصت و دوم: رئیس حکومت مرد مسلمان، پیرو مذهب حنفی بوده از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد.^۱

به هر حال، همان طوری که در برابر طرحهای جنگی مسعود-ربانی، حزب وحدت و در رأس آن رهبری حزب، استاد شهید بابیه «مزاری» موضع صریح و ناطعانه گرفت در برابر اقدامات سیاسی-فرهنگی دولت انحصار نیز دست به کار شده، پیشنهاد نویس قانون اساسی فدرال اسلامی را تهیه و پیشنهاد نمود که بر خلاف قانون اساسی ربانی حقوق تمامی ملیتها و مذاهب را در بر می‌گرفت به این شکل:

«ماده دوم: دین رسمی مردم افغانستان دین مبین اسلام و مذاهب رسمی آن جعفری و حنفی می‌باشد.

ماده یکصد و نوزدهم: هر تبعه جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان که سن ۳۰ سالگی را تکمیل کرده باشد، خود و همسر وی از والدین افغان^۲ [باشنده افغانستان] متولد شده و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشد به حیث رئیس جمهور انتخاب شده می‌تواند.

ماده پنجاه و ششم: اتباع جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل و شغل و دارایی موقف دولتی و اجتماعی، محل سکونت و اقامت در برابر قانون دارای حقوق و واجبات یکسان بوده، مورد تبعیض و یا امتیاز قرار نمی‌گیرند.^۳

بنابراین، تدوین قانون اساسی یکی دیگر از مشکلات حکومت انحصار به حساب می‌رفت که مردم شیعه و هزاره را و در روی آن قرار داد، هر چند که تعدادی از شیعیان

۱. متن کامل قوانین اساسی افغانستان. (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲)، صفحه ۲۸۶، قانون اساسی برهادرالدین ربانی.

۲. منظور از کلمه افغان، در متن بالا پشتون نیست، هرچند که معنی و مفهوم اصلی کلمه افغان همان پشتون است، متأسفانه نویسندگان بدون توجه به اصل هدف، این کلمه را بر همگان اطلاق می‌کنند.

۳. متن کامل قوانین اساسی افغانستان، از انتشارات مرکز فرهنگی نویسندگان، قانون اساسی فدرال اسلامی افغانستان، پیشنهادی حزب وحدت اسلامی افغانستان، بخش ۸.

مدعی رسیدن به حق خود بودند، ولی قاطبه جامعه شیعه به مرور ایام نه تنها از حکومت و دولت انحصار دور شدند که رسماً علیه آن موضع گرفتند کاری که هرگز انتظار نمی‌رفت.

سیاست انحصاری مسعود-برانی، سه نوع جنگ تمام عیار را به وجود آورد که هر کدام به نمایندگی از ملیتی، به خاطر احقاق حق مسلم خود شروع شد. هرچند که جنگ «تصاحب قدرت» را کاملاً به عهده مسعود نمی‌توان گذاشت، چرا که همزمان با سقوط رژیم نجیب آغاز گردید و مسعود هنوز قدر است نکرده بود. ولی دو جنگ «شریک در قدرت» و «سهم به اندازه و معیار نفوس» در حکومت به طور قطع زاده فکر مسعود-برانی بوده که هر یک از این سه جنگ و پیامدها و اثرات بیرونی و درونی آنها را تشریح می‌نماییم:

۱- انحصار و تصاحب قدرت:

بر کسی پوشیده نیست که قدرت از سال ۱۱۶۰ ه. ق/ ۱۷۴۷ م تا سال ۱۳۷۱ به استثنای (۹ ماه حکومت بچه‌سقا و ۷ سال حکومت ببرک کارمل) مال پدر میراثی افغانها (پشتونها) به حساب می‌رفته است. اما تجاوز روسیه به افغانستان و تحولاتی که بعد از آن به وجود آمد، روحیه حق‌خواهی را در ملیتهای دیگر نیز تقویت نمود و از همه بیشتر تاجیکها را به حسرت گذشته و آداشت، کتابهای عیاری از خراسان، دسایس و جنایات روس، حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله و افغانستان در پنج قرن اخیر هر کدام قوم تاجیک را تحریک نمود که در پی تصاحب قدرت باشند. در اواخر حکومت نجیب این فکر پخته شد زیرا قدرت افغانها هم در دولت موقت پیشاور و هم در دولت کابل روز به روز به تحلیل می‌رفت. اینجا بود که جناح افغان رژیم کابل با جناح افغان دولت موقت پیشاور به تفاهم نسبی سر انتقال قدرت رسیدند. اما جناح فارسی‌وان رژیم کابل که تاجیکها در اکثریت بودند، تصمیم گرفتند معادله تعویض قدرت را به شکل دیگری تحقق بخشند! اینجا بود که گلبدین حکمتیار به نمایندگی از قوم افغان (هرچند که خود افغانها او را از شاخه اصلی ندانسته به قوم خروتنی نسبت می‌دهند) احساس مسئولیت نمود که هر طور شده قدرت افغانها را به دست آورد که ما از این تلاش و طرز فکر به نام «تصاحب قدرت» نام می‌بریم. لذا جنگ «تصاحب قدرت» از همان لحظاتی شروع شد که روشن گردید قدرت به تمام معنی در اختیار قوم افغان نیست. دو گروه به رهبری دو شخص از دو قوم (تاجیک و افغان) قبل از استقرار حکومت مجاهدین در پی تصاحب قدرت

و انحصار آن شدند. اما نظر به دلایل چند که مجال بحث آن در این مقاله نیست. مسعود توانست به تصاحب قدرت دست یابد و حکمتیار بیرون دروازه‌های کابل ماند. با حذف مدعی تصاحب قدرت و دور ماندن او از کابل مسعودخان در پی انحصار قدرت برآمد.

۲- انحصار و سهیم شدن در حکومت:

در جنگ «تصاحب قدرت» بین افغان و تاجیک، هزاره و ازبک (حزب وحدت و جنبش) از تاجیکها حمایت کردند، زیرا هنوز نقشه‌های مسعود بر همگان روشن نشده بود و ربانی همواره حزب وحدت را به وعده و وعید سرگرم نگهداشته، در پی تحکیم قدرت انحصاری بود. هزاره‌ها نیز نظر به صداقت و خوشیاوری وعده‌های او و مجددی را راست پنداشته، جنگ با سیاف را که در حقیقت جنگ با افغان بود ادامه می‌داد و این جنگ به نفع تاجیک و حکومت تاجیکی بود!

مسعود ربانی، از این که جنگ بین افغان و هزاره شروع شده و ازبک را در جبهه دیگر با افغان درگیر ساخته بود، طبل شادیانه می‌نواختند و با اتکا به قدرتهای خارجی و توریهای ناسنجیده آنها، درخواستهای مکرر حزب وحدت را نادیده گرفته به روزگردانی می‌پرداخت. اما این وضع دیر دوام نکرد، زیرا سران حزب وحدت و در رأس آن بابه «مزاری» به این حقیقت آگاهی یافتند که مسعود ربانی در گفتار صادق نبوده و هدفشان ایجاد بدبینی افغان و هزاره است تا بتوانند حکومت تاجیک را مستحکم سازند. و این مطلب از نامه آقای ربانی به حکمتیار به خوبی پیداست و بابه «مزاری» در این باره می‌گوید:

«من این افتخار را دارم و این افتخار هم افتخار بسیار بزرگی است، تعدادی از مسؤولین جهاد رفتند و با برادران تسنن ما نشستند و گفتند که حق هزاره را از شما نمی‌خواهیم بیایید با من کنار، ولی با حزب وحدت که مسؤولش فلانی (مزاری) است و او حق هزاره‌ها را می‌خواهد هیچ وقت شما جور نمی‌آیید!... در جنگ اخیری که پیش آمد، چیزی را که مطمئناً شما در جریانش نیستید، لازم است بگویم... من معتقدم در اینجا تاریخ دوصد و پنجاه سال دارد عوض می‌شود! این مسأله است که برادرهایی که با ما و شما همسو بودند و ما هم با همین همسویی چهارده سال یا اقلش از سال ۶۷ و ۶۸ که خدمت‌تان گفتم، با آنها راه رفتیم وقتی که نیروهای فرقه ۵۳ (قوای ژنرال دوستم) با نیروهای وزارت دفاع درگیر شده، هیأتی از طرف آقای ربانی و مسعود پیش آقای حکمتیار رفتند و در آنجا گفتند که جنگ واقعی فعلاً پیش آمده اینجا منافقین با ملحدین یکجا شده و با اسلام می‌جنگد!! منافقین یعنی شما هزاره‌ها!! و ملحدین یعنی نیروی

شمال [ازبکها] به هر حال از حکمتیاری می‌خواهد که بیا در این جنگ وارد شو! این نامه را نورالله عماد به آقای حکمتیاری نوشته و این نامه که حالا در پیش ما است به همین عبارت که برای شما می‌گویم، می‌باشد. خوب در مقابل چه شد؟ اینجا است که می‌گویم چرا تاریخ عوض شده؟ آقای حکمتیاری جواب می‌دهد که من وارد جنگ نمی‌شود.^۱

به هر صورت، این نامه اصلی بود یا جعلی! روند سیاست حزب وحدت و حزب اسلامی (هزاره و افغان) را علیه همدیگر تغییر داد و حزب وحدت با حزب اسلامی ائتلاف نمود. سیاست انحصار به اندازه چشم و دل مسعود ربانی را کور ساخته بود که اهمیت ائتلاف قوم افغان و هزاره را احساس نکردند. ولی آگاهان سیاسی همان روزها فاتحه حکومت تاجیکی را خواندند، زیرا هماهنگی افغان و هزاره سرانجام کار تاجیک را تمام می‌کرد.

۳- انحصار و شرکت در قدرت:

حقیقت این بود که قدرت تاجیک به اثر فداکاری و از خودگذری ازبکها و همسویی هزاره‌ها در جنگ «تصاحب قدرت» بین افغان و تاجیک، به وجود آمد. اما مسعود ربانی، افغانها را به زور و هزاره‌ها را به خدعه از حکومت دور ساختند و حال نوبت ازبکها رسیده بود که باید حذف می‌شدند تا حکومت خالص تاجیکی تحقق می‌یافت. بیرون کردن ازبکها از پایتخت آسانتر از افغان و هزاره بود، چرا که ترکیب نفوس کابل از این قرار است:

«ساختار قومی جامعه شهری پایتخت افغانستان دیدنی است، کابل که در زمان قدیم مرکز تاجیکها بود، حال از هر کوی و برزن و رسته و دسته و نژاد نشانه‌ای دارد. طبق تحقیق دویره (۱۹۷۵، ص ۹) که نیمی از اهالی از ایرانی‌زبانان (دری) تاجیک و قزلباش و ربعی اهل هزاره که دری صحبت می‌کنند، و ربعی هم از مردمان پشتون هستند.»^۲

عدم پایگاه مردمی ازبکها در کابل، آنها را به خطر جدی مواجه ساخت و نیروهای دولت ربانی از پیش رو و دشمنان قدیمی (افغانها) از پشت، ضربه‌های کمرشکنی بر جنبش وارد آوردند. جرم ازبکها در این تصفیه خونین نظامی این بود که رهبری آنها خواهان شرکت در حکومت بودند، با این که نقاط شمال را در اختیار داشتند، ولی باز هم از «ربانی» حمایت می‌کردند.

۱. احیای هویت، صفحه ۶۳ و ۶۴.

۲. جغرافیای شهری در افغانستان، اروین گروتس باخ، ترجمه سید محسن محبتیان، صفحه ۶۱.

پس از تصفیه نیروهای ازبک، تقریباً پایه‌های انحصار تکمیل شد، زیرا افغانها در جنوب کشور رانده شدند، هزاره‌ها در غرب کابل و هزاره‌جات محصور شدند، ازبکها در شمال ماندند. تاجیکها و حامیان بیرونی بازی را تمام شده می‌پنداشتند که شورای هماهنگی از سه قوم افغان، هزاره و ازبک به رهبری سه شخصیت ملی (حکمتیار، مزاری و دوستم) شکل گرفت. این حرکت باعث برچیده شدن پایگاههای دولت ربانی از شمال کشور گردید و در جنوب هم راه تدارکات هزاره‌ها باز شد.

این سیاست، پایه‌های حکومت انحصاری را به لرزه درآورد، اما بیشتر از دولت انحصار تاجیکی، انحصارگران افغانی را به وحشت انداخت زیرا نقش افغانها چه در دولت انحصار ربانی - مسعود و چه در شورای هماهنگی (حکمتیار، مزاری، دوستم) بسیار رقیق و کم‌رنگ به نظر می‌آمد. اینجا بود که کهنه‌کاران افغان دست به کار شده، یک تشکیلات افغانی ایجاد کردند که در ظاهر مخالف تمامی تشکلهای سیاسی و در باطن در برگیرنده تمامی تشکلهای سیاسی قوم افغان باشد و از آن به نام گروه طالبان یاد نمودند.

گروه طالبان محصول دولت انحصار ربانی:

با این که قوم هزاره و ازبک از دولت تاجیکی کابل ناراضی بودند، ولی این ناراضی‌ها به اندازه خشم و نفرت قوم افغان از این حکومت نبود، زیرا هزاره و ازبک خود را باشندۀ افغانستان دانسته، خواهان شرکت در حکومت بودند، ولی افغانها خود را صاحب افغانستان دانسته و خواهان تصاحب قدرت به شمار می‌رفتند. مسعود - ربانی با کنار زدن هزاره‌ها و ازبکها بالاترین خدمت را به قوم افغان و بیشترین خیانت را به قوم تاجیک، ازبک و هزاره انجام دادند! به لحاظ این که ذهنیت جهانی را نسبت به قوم افغان با آن همه جنایت امیران و شاهان افغانی نسبت به حکومت و حکومتگران افغانی تغییر داد. و حتی مردم افغانستان به این باور رسیدند که تاجیکها نمی‌توانند حکومت کنند!

این که گروه طالبان چگونه به وجود آمد و به چه صورت از مرز پاکستان به قندهار رسیده، مناطق افغان‌نشین را تصاحب کرد و به دروازه‌های کابل رسید و با توافق حزب وحدت و خیانت نمودن به قوم هزاره وارد کابل شد و رهبر هزاره‌ها را به شهادت رسانید، از حوصله این مقاله خارج است. ولی این واقعیت قابل کتمان نیست که سرعت عمل و موفقیت‌های روزافزون گروه طالبان بستگی به ضعف حکومت انحصار داشت. دولت انحصار به اندازه‌ای از تحلیل اوضاع عاجز بود که در حادثه غرب کابل و به شهادت

رسیدن رهبر هزاره‌ها به دست طالبان دچار اشتباه برآورد قوا شد.
طالبان که تا دروازه‌های کابل پیش آمدند، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار به اساس طرح قومی با طالبان نچنگید و حزب وحدت به رهبری بابه «مزاری» به اساس صداقت ملی خود با طالبان توافقنامه را امضا کرد. اما طالبان مثل همیشه زیر قول زده رهبر هزاره‌ها را کشتند و این عمل باعث شکست طالبان در کابل گردید. دولت انحصار شکست طالبان را نه از ناحیه هزاره‌ها که از قدرت و توان خود پنداشتند. اینجا بود که بعد از سقوط غرب کابل و شهادت رهبر هزاره‌های شیعه و شیعیان همسو با هزاره و عقب‌نشینی طالبان از کابل.

۱- مسعود مغرورانه در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفته بود که:

«مزاری» مزدور ایران بود، ایران می‌خواست غرب کابل را لبنان بسازد، امروزه شکست خورده دست ایران کوتاه شده است.

۲- حکمتیار و طالبان مزدور پاکستان بود، امروز به جنوب کشور متواری شده‌اند.

۳- دوستم مزدور ازبکستان امروز در شمال کشور منزوی است.^۱

گرچه در اواخر سال ۱۳۷۳، با شکست هزاره‌ها و سقوط غرب کابل به نفع دولت انحصاری، قدرت تاجیکها بر تمام پایتخت اعمال می‌گردید، ولی افغانستان علناً به پنج کشور تحت یک نام تجزیه شده بود.

۱- کابل: کابل و نواحی شمال شرقی کشور در اختیار تاجیکها باقیمانده به علاوه ولایات غربی.

۲- قندهار: قندهار و نواحی جنوبی در اختیار طالبان قرار گرفت.

۳- جلال‌آباد: جلال‌آباد و نواحی شرقی کشور در اختیار چند گروه افغان و در رأس حزب اسلامی خالص تعلق گرفت.

۴- مزار شریف: مزار شریف و نواحی شمال کشور در اختیار جنبش ملی اسلامی قرار گرفت.

۵- بامیان: بامیان و نواحی هزاره‌جات همچون گذشته‌ها در اختیار حزب وحدت اسلامی و هزاره‌ها قرار داشت.

چیزی که جنگ را به بن‌بست کشید و علیرغم تحولات در جبهات جنگ، شکست و پیروزی را مشکل ساخت، تعادل قوای انسانی بود نه توان نظامی و یا موفقیت‌های

۱. متأسفانه اصل نوار در اختیار نبود، ورنه عین گفته‌های مسعود، نقل می‌گردید، ولی صحبت او نزدیک به همین گفته‌های بالا است.

سیاسی، حقیقت این است که هر یک از این چهار قدرت قومی با تمامی اختلافات تشکلهای سیاسی، نمود قومی و منطقی به خود گرفته بود. به طور مثال:

- حکومت ربانی-مسعود، نماینده ۲۰/۶٪ قوم تاجیک به حساب می‌رفت.

- جنبش ملی اسلامی، نماینده ۲۰/۶٪ قوم ازبک به حساب می‌رفت.

- حزب وحدت اسلامی نماینده ۲۷/۵٪ قوم هزاره به حساب می‌رفت.

- گروه طالبان و حکومت جلال‌آباد نماینده ۳۱٪ قوم افغان به حساب می‌رفت.^۱

این ترکیب و باور همه بر ایجاد حکومت مورد نظر خود، جنگ را به بن‌بست کشید، زیرا هیچ یک از این چهار قوم اعتماد لازم بر دیگری نداشت و راز موفقیت دولت انحصار هم در همین جو بی‌اعتمادی بود. اما این جو افغانها را بیش از پیش متحد ساخته در تصاحب قدرت تشویق نمود و با تصرف هرات و ولایات غربی توسط گروه طالبان، لرزه بر اندام دولت انحصار افتاد و مرگ خود را حتمی دانسته، دست‌توسل به سوی ازبکها و هزاره‌ها گشود. اما این دست‌فشرده نشد، چرا که تاجیک در شرایطی از دست دادن با هزاره‌ها خودداری کرد که سرنوشت هزاره‌ها را تغییر داد و رهبر هزاره‌ها به اسارت و شهادت رسید.

طبق‌گزارشها، زمانی که غرب کابل از زمین و هوا زیر رگبار موشک، توپ و خمپاره دولت انحصاری قرار داشت و گروه طالبان از غرب و جنوب به طرف کابل در حال هجوم بودند، رهبر شهید بابه مزاری نماینده‌ای نزد مسعود می‌فرستد که بیایم علیرغم مخالفتها برای حفظ کابل دفاع مشترک تشکیل دهیم! اما مسعود با این طرح موافقت نمی‌کند، تاریخ عجیب تکرار می‌شود، پس از سقوط هرات بارها نماینده مسعود-ربانی به بامیان و مزار شریف رفتند تا قول تشکیل دفاع مشترک و شرکت در قدرت را بگیرند، ولی به بهانه‌های مختلف بامیان و مزار حاضر به امضای توافقنامه نشدند.

افغانها که از دور شاهد ماجرا و از نزدیک در جریان عدم توافق این سه قوم بودند، در یک اقدام انتحاری آقای حکمتیار را با تمامی مخالفتها و ادار ساختند که با دولت انحصار نزدیک شده، زمینه سقوط را از درون مساعد سازد. عمل انتحاری حکمتیار در روند شرکت با دولت انحصار از دو راه قابل توجیه است:

۱- با ظهور گروه طالبان که در رأس آن افغانهایی از طایفه محمدزایی و سدوزایی، غلزایی و غیره قرار دارند جای پا برای حکمتیار و سیاف در جمع افغانهای باقی‌مانده

۱. برای آشنایی به ترکیب نفوس افغانستان به سراج شماره ۷، ساختار جمعیت و کمان حقایق در افغانستان، اثر نگارنده مراجعه شود.

بود. لذا او مجبور بود که برای ماجراجویی هم شده با دولت انحصار نزدیک شود ولو به قیمت جاننش تمام گردد.

۲- اگر حکمتیار قادر به شکست دولت انحصار و اعاده حیثیت افغانها گردد، در آن صورت نه تنها قابل قبول افغانها، بلکه قهرمان افغانها خواهد بود.

این دو دلیل باعث گردید که حکمتیار ماجراجو را به سوی دولت انحصار بکشاند و این کار اختلافات مسعود-ربانی را که سالها مخفی بود، آشکار ساخت. ظاهراً مسعود از این ائتلاف راضی نبوده و یا این که پیامد آنرا در درازمدت به نفع خود نمی دیده است. از ابتدای ائتلاف حکمتیار با دولت انحصار، این تحلیل وجود داشت که آیا چال افغانی پیروز خواهد شد یا نیرنگ تاجیکی؟ ولی تجربه ثابت ساخت که افغانها در نیرنگ از همه قویترند!

شکست دولت انحصار:

با آمدن حکمتیار به دولت کابل، تعدادی از صاحب نظران به این عقیده بودند که وضع دولت ربانی بهبود خواهد یافت، ولی برعکس آمدن حکمتیار روند شکست حکومت را تسریع نمود، زیرا شورای جهادی ننگرهار در یک توافق افغانی با گروه طالبان، جنگ زرگری را آغاز نمود و در ظاهر از حکومت کابل کمک خواست و به خاطر دفاع از خود در برابر طالبان به دولت کابل پیوست تا علاوه بر کسب اعتماد، تسلیحات نظامی نیز دریافت نماید و با این طرح تمام امکانات دولت کابل را در اختیار طالبان قرار داده، خود برای توجیه عمل به پاکستان رفتند.

با سقوط جلال آباد تقریباً فرمول انتقال قدرت تکمیل می شد، ولی جنگهایی در راه بود تا کابل سقوط کند. لذا پس از سقوط جلال آباد، کتر و لغمان و سروبی سه پایگاه مهم حکمتیار مانع از پیشروی طالبان به حساب می رفت، ولی این پایگاهها نیز با توافق افغانی در اختیار طالبان گذاشته شد. نیروهای حکمتیار به خاطر گمراه کردن تاجیک تعدادشان با طالبان رفته، تعدادی به عقب فرار می کردند تا شک مسعود را در ننجنگیدن برطرف سازند. تاجیکها و حامیان داخلی و خارجی آنها از تحلیل اوضاع سنظر به همان غرور کاذب که کارشناسان هواخواه ایجاد کرده بودند - عاجز بودند. لذا هیچ کدام تصویری از شکست نداشتند، بلکه هر کدام از موفقیت و جلوگیری از قدرت طالبان به کابل سخن می گفتند که ناگهان خبر سقوط کابل از رادیوها پخش گردید. شاید هر تحلیلگری از سقوط کابل برداشتی داشته باشد، ولی من در آن لحظات اولیه که خبر سقوط کابل را

شنیدم برای خودم این طور نوشتم:

کابل سقوط کرد:

«ساعت نزدیک به یک بامداد جمعه ۶میزان ۱۳۷۵، رادیو ایران در اخبار ساعت ۱۲ خود گزارش داد که نیروهای طالبان از غرب، جنوب و جنوب غرب و شرق وارد کابل می‌شوند و نیروهای دولت در حال فرار به سوی شمال کابل اند. احتمال می‌رود کابل سقوط کرده باشد. زیرا ساختمانهای وزارت دفاع، ریاست جمهوری و مراکز دیگر دولتی به دست طالبان افتاده است.»

به هر حال، پیروزی افغانها و شکست تاجیکان هیچ کدام برای ما جای خوشحالی ندارد، سقوط کابل بار دیگر سلطه افغانها را در افغانستان نوید می‌دهد و برای بار دوم حکومت تاجیکی به خاطر غرور و نادانی این قوم به نفع حکومت افغانی سرنگون می‌گردد تا سیاست‌کشنده افغانها دوباره اعمال گردد. گرچه کابل امشب (جمعه) سقوط کرد، ولی در اصل کابل (حکومت تاجیکی) همان زمان که قرار همکاری خورد با هزاره‌ها و ازبکها از غرور و بی‌خردی مسعود به هم زد، به سقوط مواجه شد.

اینک که کابل سقوط کرده، سیاست غلط مسعود به شکست انجامیده جای «بابه مزاری» خالی است که این شرایط را پیش‌بینی می‌کرد و قبل از سقوط غرب کابل خواهان دفاع مشترک از کابل شده بود، ولی مسعود از این طرح سرباز زد و گلبدین به راحتی از صحنه گریخت، دوستم سکوت کرد تا بابه مزاری به اسارت رفت و شهید شد. اما ما به غم خود و به درد قوم تاجیک و هم به اشتباهات... افسوس می‌خوریم که چگونه با سیاست بچه‌گانه مسعود و حمایت نابجا از او، زمینه‌ساز دوباره قدرت افغان شدیم. تاریخ همه را محکوم خواهد نمود، چنانچه گذشتگان را محکوم کرده است.»

والسلام ساعت ۱ بامداد روز جمعه ۷۵/۷/۶

به این ترتیب حکومت تاجیکها که به تاریخ ۱۳۷۱/۴/۸ و یا قبل تر از آن با ورود افتخار آمیز مسعود به کابل، شروع شد روز پنجشنبه ۷۵/۷/۵ با فرار او از کابل به سمت پنجشیر به پایان رسید و حکومت قومی افغان پس از مدتی خلل و کاستی دوباره صبح روز جمعه ۷۵/۷/۶ در کابل روی کار آمد، ملارباتی جای پروفور ربانی را گرفت! ماه میزان برای تاجیکها ماه نحس است زیرا یک بار دیگر به تاریخ ۲۵میزان ۱۳۰۸ با سرافکندگی از کابل گریخته بودند و این بار ۲۰ روز زودتر فرار کردند!

پس از سقوط کابل، مسعود دوباره به دره پنجشیر پناه برد جایی که قبل از رسیدن به

قدرت به سر می برد، طالبان افغان تا دهانه دره او را دنبال کردند، اما در این حرکت طالبان دچار یک اشتباه تاریخی شدند، و آن این که در دهانه تونل سالنگ توقف کردند.

سرانجام کاری شد که باید سه سال قبل می شد:

روز پنجشنبه ۷۵/۷/۱۹، توافقنامه بین ملیتهای (ازبک، هزاره و تاجیک) در خنجان به امضا رسید. کاری که یک بار در سال ۷۱ صورت گرفت، ولی مسعود نقض کرد و باز رهبر شهید در سال ۷۳ پیشنهاد کرد اما مسعود زیر بار نرفت. ولی امروز که از هر طرف ناامید شده به این طرح تن در داد.

قرارداد سه جانبه خنجان را رهبران سه ملیت و سه جناح امضا کردند:

از ازبکها و جنبش: جنرال دوستم

از هزاره ها و حزب وحدت: آقای خلیلی

از تاجیکها و جمعیت: آقای مسعود

با این توافقنامه سه جانبه افغانستان دو راه بیشتر برای حیات سیاسی - جغرافیایی خود ندارد، چه طالبان در کابل باشند چه از کابل بیرون شوند:

- یکی حکومت فدرالی که رهبر شهید بابه مزاری پیشنهاد نمود.

- دیگری تجزیه کشور.

امیدواریم که از تجارب تلخ تاریخ به این نتیجه برسیم که با در نظر داشت واقعیتها گرد هم آمده، طرح عادلانه جهت حل مشکل کشور پیدا کنیم. و اگر مسعود باز هم زیر قول بزند، تکرار مکررات خواهد بود و مشکل باقی. والسلام

۱۳۷۵/۷/۲۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی